

The Reasons of Farhad Mirza Motamed al-Dolah's Governing in Kurdistan and its Outcomes (1867– 1874)

Jahanbakhsh Savagheb *

Professor of History, Lorestan University, Iran, jahan_savagheb@yahoo.com

Parastoo Mozaffari

Ph.D. student of Islamic History, Lorestan University, Iran, parastoomozafari@yahoo.com

Abstract

When the Ardalan Dynasty came to power, the Kurdistan Province of Iran came under the sovereignty of Bani Ardalan. The rulers there regulated their relations with the central government in a way to maintain their independence in the form of a local government. The dynasty managed to continue its government in Kurdistan up to the time of Naser al-Din Shah Qajar. Naser al-Din Shah wielded a centralized policy towards the 'Qajarization' of provincial governments, and he appointed Farhad Mirza Motamed al-Dolah as the governor of Kurdistan, ending the political life of the Ardalan. Motamed al-Dolah managed to suppress different riots and to end disorder in Kurdistan, which had resulted from the inefficiency of the last Ardalan ruler, the wayward behavior of Auraman elders, and the assaults of the Jaf tribes. During his government, therefore, he established peace and order in Kurdistan and started reforms and development projects in the province. In a library method, the present study deals with the Motamed al-Dolah governing period in Kurdistan after the collapse of the Ardalan's local government, and it analytically reviews his efforts to stabilize the Qajarian authority in the province. Findings show that the Qajarian change of policy against the Ardalan Dynasty was in line with the policy of centralization adopted by the Qajar royal court, and that Motamed al-Dolah played a key role in the stability of Qajarian authority in Kurdistan by curbing the centers of crises and through the establishment of peace and order in the region.

Key words: Qajar, Kurdistan, the Ardalan Dynasty, Auraman, Farhad Mirza Motamed al-Dolah.

* Corresponding author

فصل‌نامه پژوهش‌های تاریخی (علمی - پژوهشی)
معاونت پژوهش و فناوری دانشگاه اصفهان
سال پنجاه و سوم، دوره جدید، سال نهم
شماره دوم (پیاپی ۳۵)، پاییز ۱۳۹۶، صص ۲۲۷-۲۵۵
تاریخ وصول: ۱۳۹۵/۰۲/۲۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۲/۲۴

چرایی حکومت فرهادمیرزا معتمدالدوله بر کردستان و پیامدهای آن (۱۲۸۴ تا ۱۲۹۱ ق/۱۸۶۷ تا ۱۸۷۴ م)

جهانبخش ثواقب* - پرستو مظفری**

چکیده

از زمان قدرت‌یابی خاندان اردلان، ایالت کردستان ایران تحت حاکمیت بنی‌اردلان اداره می‌شد و حکمرانان آن مناسبات خود را با دولت‌های مرکزی به‌نحوی تنظیم می‌کردند که استقلال خود را در جایگاه حکومتی محلی حفظ کنند. این خاندان تا زمان ناصرالدین‌شاه قاجار بر کردستان حکومت کرد؛ اما در این زمان و در راستای سیاست تمرکزگرایی ناصری و قاجاری کردن حکومت ایالات، شاهزاده فرهادمیرزا معتمدالدوله به حکومت کردستان تعیین شد و این‌گونه، به حیات سیاسی اردلان‌ها پایان داده شد. معتمدالدوله شورش‌های کردستان را سرکوب کرد و ناامنی را از بین برد و نظم و امنیت را در آنجا برقرار کرد. این شورش‌ها و ناامنی‌ها در اثر ناتوانی آخرین والی اردلان و خودسری‌های بزرگان اورامان و حملات عشایر جاف پدید آمده بود. او سپس در این ایالت، اقدامات عمرانی و اصلاحی انجام داد. در این پژوهش، دوران حکومت معتمدالدوله بر کردستان پس از برافتادن حکومت محلی اردلان و اقدامات وی در این ایالت برای تثبیت قدرت قاجارها، به شیوه توصیفی تحلیلی، بررسی شده است. یافته پژوهش نشان می‌دهد که تغییر سیاست قاجارها در مقابل خاندان اردلان، به سیاست تمرکز قدرت توسط دربار قاجار بستگی داشت و معتمدالدوله با مهار کانون‌های بحران و برقراری امنیت، در تثبیت قدرت قاجارها بر کردستان نقش مهمی ایفا کرد.

واژه‌های کلیدی: قاجاریه، کردستان، خاندان اردلان، اورامان، فرهادمیرزا معتمدالدوله

* استاد تاریخ، دانشگاه لرستان، ایران، (نویسنده مسئول) jahan_savagheb@yahoo.com

** دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی، دانشگاه لرستان، ایران parastoomozafari@yahoo.com

مقدمه

مقارن حکومت قاجارها در ایران، در منطقه کردستان و بخش‌هایی از کرمانشاه کنونی خاندان اردلان حکومت می‌کردند. خاندان اردلان از خاندان‌های محلی ایرانی بودند که نزدیک به شش سده و نیم، یعنی از اواخر سده هفتم تا سده سیزدهم قمری، علاوه بر نقاط یادشده بر بخش‌هایی از عراق کنونی، همدان و لرستان فعلی حکمرانی می‌کردند. حکام اردلان که از دوره صفویه عنوان و لقب والی داشتند، در دوره قاجار نیز همواره این عنوان و برخی از امتیازات ناشی از آن را برای خود حفظ کردند. با قدرت‌یابی قاجارها در ایران، والیان اردلان تابعیت رسمی خود را به پادشاهان این سلسله اعلام کردند و خراج‌گزار دولت مرکزی شدند. با وجود این تابعیت، پس از سه‌ربع سده حیات سیاسی این خاندان و هم‌زمان با سلطنت قاجار، در اثر برخی علت‌های داخلی و خارجی، زمینه‌های انقراض این سلسله به دست قاجارها فراهم شد. پس از وفات امان‌الله‌خان دوم (۱۲۸۴ق/۱۸۶۷م)، آخرین حکمران رسمی بنی‌اردلان، دولت مرکزی در انتقالی آرام طومار قدرت اردلان‌ها را درهم پیچید. به‌این‌شکل در پوششی از سیاست تمرکزگرایانه دولت مرکزی، حیات سیاسی و حکومت چندصدساله خاندان اردلان خاتمه یافت. ناصرالدین‌شاه، سلطان صاحبقران ایران، با وجود تلاش برخی از حامیان بنی‌اردلان برای به‌قدرت‌رساندن یکی دیگر از اعضای این خاندان، حکومت کردستان را به عموی خود، فرهادمیرزا معتمدالدوله، سپرد تا اهالی کردستان اردلان نخستین حاکمیت بدون واسطه قاجارها را در رأس امور کردستان تجربه کنند. این اقدام در راستای سیاست قاجاری کردن حکومت ایالات و براندازی کانون‌های قدرت محلی صورت گرفت. در این مقاله با هدف بررسی دوران حاکمیت فرهادمیرزا بر

کردستان، زمینه‌ها و علت‌های تعیین وی و پیامدهای حکمرانی او در این ایالت تحلیل شده است. اساس پژوهش حاضر بر طرح این دو پرسش قرار دارد: ۱. علت‌های تغییر سیاست ناصرالدین‌شاه قاجار در برابر حکومت محلی کردستان و تعیین فرهادمیرزا، از شاهزادگان قاجاری، به حکومت این ایالت چه بوده است؟ ۲. دوران حکمرانی فرهادمیرزا معتمدالدوله در کردستان چه پیامدهایی داشت؟ فرضیه پژوهش آن است که سیاست تمرکزگرایی دربار قاجار به براندازی کانون‌های محلی قدرت منجر شد که در این زمینه با تعیین فرهادمیرزا، از شاهزادگان قاجاری، به حکومت اردلان‌ها در کردستان نیز پایان داده شد. پیامد اصلی حکومت معتمدالدوله در کردستان، براندازی کانون‌های شورش و برقراری نظم و امنیت در این ایالت بود.

روش پژوهش

این پژوهش از نوع تاریخی است. آگاهی‌های تاریخی آن به روش کتابخانه‌ای، براساس گزارش‌های منابع تاریخی و تواریخ محلی کردستان فراهم آمده است و به‌لحاظ ماهیت موضوع، در مرحله تبیین به شیوه توصیفی تحلیلی سامان یافته است.

پیشینه پژوهش

درباره خاندان اردلان و نخبگان ایلی کرد و مناسبات آن‌ها با حکومت‌های مرکزی صفویه، زندیه، قاجاریه و نیز ساختار تشکیلاتی والی‌نشین اردلان پژوهش‌هایی صورت گرفته است: نظیر پژوهش مظفری (۱۳۸۹)، هادیان (۱۳۹۱، ۱۳۸۹)، کجباف، دهقان‌نژاد و هادیان (۱۳۹۰)، کجباف و هادیان (۱۳۹۰)، بهرامی و مظفری (۱۳۹۰)، کجباف، میرجعفری و نوری (۱۳۹۰)، ثواقب و مظفری (۱۳۹۳، ۱۳۹۴) و نیز قریشی کرین و

آنان در کردستان به تفصیل در منابع آمده است؛ یعنی از زمانی که به روایتی در نواحی موصل و دیاربکر به سر می‌بردند تا زمانی که به شهرزور مهاجرت کردند و حکومتی بنیاد نهادند و همچنین حیات سیاسی آنها در دوره‌های بعد و هم‌زمان با سلسله‌های حکومتی در ایران تا زمان قاجاریه بیان شده است (ر.ک: بدلیسی، ۱۳۷۷: ۸۲ تا ۸۹؛ سنندجی، ۱۳۷۵: ۹۰ تا ۲۷۴). ذکر این منشأ در مقالاتی که به خاندان اردلان پرداخته‌اند و پیش‌تر از آنان یاد شد (ر.ک: پیشینه تحقیق) نیز بازتاب یافته است.

بنابراین برای پرهیز از طولانی‌شدن کلام، از شرح تفصیلی آن خودداری می‌شود و به ذکر این نکته بسنده می‌شود که با ظهور آقامحمدخان قاجار در سال ۱۲۰۰ ق/ ۱۷۸۶ م، والی کردستان در اوج اقتدار بی‌سابقه بنی‌اردلان قرار داشت؛ اما برخلاف ادعای برخی از مورخان محلی همچون سنندجی که والی کردستان را به اندیشه دستیابی به حکومت ایران متهم می‌کنند، وی به فرمانبرداری از خان قاجار گردن نهاد (وقایع‌نگار، ۱۳۸۴: ۱۱۶ و ۱۱۷). وی که به آشتی با خاندان زند امیدي نداشت، اسلحه و غنایمی را که در جنگ همدان به دست آورده بود، نزد آقامحمدخان فرستاد و پیوند خود را با او مستحکم کرد (ملکم، ۱۳۸۳: ۴۹۶؛ سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۶۹). شاید وابستگی و آشنایی دیرین میان اردلان‌ها و قاجارها و کینه دیرینه از خاندان زندیه، از مهم‌ترین علت‌هایی بود که در برابر مدعیان خاندان زند، چرخش خسروخان را به سمت اصلی‌ترین رقیب قدرت باعث شد (ثواقب و مظفری، ۱۳۹۳: ۱۱۶)..

پس از مرگ خسروخان در سال ۱۲۰۶ ق/ ۱۷۹۲ م، حکومت خاندان اردلان تا پس از سقوط زندیه ادامه یافت (مردوخ، ۱۳۷۹: ۳۷۱). با تصرف نواحی مختلف کشور نظیر همدان، کرمانشاهان، عراق، قلمرو علی

قنبری (۱۳۹۴)؛ اما درباره حکومت معتمدالدوله در کردستان پژوهش مستقلی انجام نشده است که زمینه‌ها و پیامدهای حکمرانی وی را بررسی و تحلیل کند. تنها عطایی، جمالی و حماني (۱۳۹۴) و نیز ادوای و وکیلی (۱۳۹۴)، در بررسی علت‌ها و زمینه‌های شورش هورامان در عصر ناصری، به نقش معتمدالدوله در پایان بخشیدن به این شورش اشاره‌ای کرده‌اند. مقاله ادوای و دلریش (۱۳۹۵) به بررسی مناسبات حکومت صفویه با الکای هورامان پرداخته است و رزم‌آرا (۱۳۸۷) عملیات اورامان را در پاییز و زمستان ۱۳۱۰ ش/ ۱۹۳۱ م موضوع کتاب خود قرار داده است که هر دو نمونه در محدوده زمانی این پژوهش قرار ندارند. بدری (۱۳۸۶) نیز زندگی فرهاد میرزا را موضوع پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد خود قرار داده است و به شیوه توصیفی به حیات سیاسی و علمی او در دوره قاجار، در زمان سلطنت محمدشاه و ناصرالدین‌شاه، پرداخته است و اشاره‌ای اجمالی نیز به ایام حکومت وی در کردستان کرده است. از این‌رو، پژوهش حاضر درصدد است که متمایز از نمونه‌های فوق و در راستای هدف تعیین‌شده، این خلاء را برطرف کند و تحلیلی در این‌باره ارائه کند.

اوضاع کردستان مقارن ورود معتمدالدوله

در عصر قاجار بین ایالات آذربایجان و کرمانشاه، ولایت محدود اردلان یا همان کردستان ایران واقع شده بود. بیشتر سکنه این ولایت افرادی بودند که اقامتگاه ثابت داشتند و حاکم‌نشین آن نیز سنندج بود (کرزن، ۱۳۴۹: ۷۰۴). در این دوره، کردستان به مرکزیت سنندج هیجده بلوک حاکم‌نشین معتبر داشت.^۱

تا پیش از اقدام ناصرالدین‌شاه در براندازی حکام اردلان، در چند سده، خاندان اردلان کردستان را اداره می‌کردند. منشأ این خاندان و پیشینه به قدرت رسیدن

است (وقایع‌نگار، ۱۳۸۴: ۱۵۰).

اقدامات فرهادمیرزا در کردستان

فرهادمیرزا پس از ورود به مقر حکومت خود، با آگاهی از این موضوع که سقوط اردلان‌ها القاکننده این توهم به سرکشان و متمردان است که با دامن‌زدن به تشنجات سیاسی در محل به آرزوهای دیرینه خود جامه عمل پوشانند، با اقدامات نظامی و درایت سیاسی کنترل اوضاع را به دست گرفت. معتمدالدوله طی شش سال از حکومت خویش بر کردستان، افزون‌بر تأمین امنیت داخلی در آنجا، با انجام پاره‌ای از اصلاحات اقتصادی و اقدامات عمرانی، کارنامه درخشانی از خود برجای گذاشت که در ادامه بررسی می‌شود.

۱. اقدامات سیاسی و امنیتی:

این بخش از عملکرد معتمدالدوله به فرونشاندن ناآرامی‌های داخلی و بیرونی حوزه حکومتش بازمی‌گردد که به‌نوعی امنیت داخلی کردستان و رعایای ساکن آن را به خطر انداخته بود. از مهم‌ترین این رویدادها، شورش حکام اورامان و تاخت‌وتازهای ایل جاف^۲ در مرزهای ایران و عثمانی بود. در برخورد با تمامی این ناآرامی‌ها، معتمدالدوله در نقش چهره پیروز میدان مبارزه، آثار مثبتی از دوران زمامداری خود در کردستان به جا گذاشت.

الف. سرکوب حکام اورامان: اورامان، درست‌تر آن هورامان، سرزمینی است که حلاً فاصل دو کشور ایران و عراق قرار گرفته است. سرزمینی کوهستانی و صعب العبور به طول هفتاد کیلومتر در غرب کردستان ایران و شرق هورامان عراق که از جنوب دره شیلر تا رودخانه سیروان امتداد یافته است (رزم‌آرا، ۱۳۲۰: ۴۸). از سده پنجم تا نیمه اول سده چهارده قمری/سده یازده تا نیمه

شکر، کردستان و لرستان به دست آقامحمدخان (آصف، ۱۳۵۲: ۴۵۵) و باوجود برچیده‌شدن بساط بسیاری از حکومت‌های ملوک‌الطوایفی، اردلان‌ها ضمن کسب مشروعیت از وارثان قدرت زندیه، هم‌زمان با پادشاهان قاجاریه و با حفظ روابط با خاندان قاجار نزدیک به یک سده و تا سال ۱۲۸۴ق/۱۸۶۷م، در جایگاه والی به حکومت خود در کردستان ادامه دادند. در این زمان والی اردلان، یعنی امان‌الله‌خان ثانی ملقب به غلام‌شاه‌خان، در قلمرو خویش بساط سلطنتی مستقلی داشت؛ اما ناصرالدین‌شاه برای تمرکز قدرت خود، عموی خویش فرهادمیرزا معتمدالدوله را به حکومت کردستان منصوب کرد و این ولایت را تحت حکومت مرکزی درآورد (کرزن، ۱۳۴۹: ۷۰۵؛ سنندجی، ۱۳۷۵: ۲۷۵)..

فرهادمیرزا (۱۲۳۳ تا ۱۳۰۵ق/۱۸۵۴ تا ۱۸۸۸م) از خاندان سلطنتی قاجار و فرزند پانزدهم عباس‌میرزا نایب‌السلطنه، از شخصیت‌های سیاسی و چهره‌های علمی و ادبی زمانه خود بود. او پیش از حکومت بر کردستان، همچون دیگر شاهزادگان قاجاری، تجربه سیاسی حکومت بر نواحی مختلف را در کارنامه خود داشت. به‌این‌ترتیب، وابستگی به عباس‌میرزا و شاهزاده ای قاجاری بودن و نیز تجربه حکومتی و مأموریت‌های نظامی موفق، در گزینش فرهادمیرزا از سوی ناصرالدین شاه برای حکومت بر کردستان بی‌تأثیر نبوده است.

مقارن با ورود معتمدالدوله به سنندج، گزارش‌هایی از ناآرامی در نواحی مختلف، به‌ویژه نواحی مرزی کردستان، به دارالایاله می‌رسید (شیدا، ۱۳۸۳: ۲۸۴). بنابه وضعی که در پی مرگ امان‌الله‌خان ثانی پیش آمده بود، در بخش‌هایی از ایالت کردستان آشوب و ناامنی رخ داد. افزون‌براین، از دست‌اندازی همسایگان به قلمرو کردستان، گزارش‌هایی در منابع بازتاب یافته

حکام هورامان و اردلان که از پیش از صفویه وجود داشت در سده‌های بعد نیز ادامه پیدا کرد (ادوای، ۱۳۹۵: ۷۶).

پس از دوره صفویه، ناحیه هورامان به دو قسمت تخت و لهون تقسیم شد^۵ و در عصر قاجار، این منطقه در تقسیمات داخلی خود به سه ناحیه تخت، لهون و ژاوه‌رود (رزاب) تقسیم شد^۶ که از بلوکات مهم تابع والی‌نشین سنندج بودند. هریک از این مناطق را اعضای از خانواده‌های محلی اداره می‌کردند که عنوان و لقب سان (سلطان) داشتند (مردوخ، ۱۳۷۹: ۶۹؛ سنندجی، ۱۳۷۵: ۴۵، ۳۸). بلوک اورامان تخت بین مغرب و جنوب شهر سنندج، به فاصله پانزده فرسنگ، واقع بود و مکان بسیار سخت و صعبی بود که از طرف شرق به دهات کردستان و از سمت جنوب به اورامان لهون و دهات جوانرود متصل می‌شد. از سمت کردستان دو راه صعب‌العبور داشت که از این دو راه عبور توپ و قشون امکان‌پذیر نبود (سنندجی، ۱۳۷۵: ۴۴).

بلوک اورامان لهون نیز در غرب شهر سنندج و به فاصله هیجده فرسخ واقع بود و نفسود (نوسود فعلی) دارالملک این بلوک بود. از جانب غرب و جنوب به خاک عثمانی، به‌ویژه شهرزور، متصل بود و معابر صعب و سختی داشت. بیست‌ودو دهکده و به‌طور تقریبی پنج‌هزار سکنه داشت (سنندجی، ۱۳۷۵: ۴۵). ژاوه‌رود هم به فاصله چهار فرسخ در سمت جنوبی سنندج، با شصت‌وسه قریه معتبر و ده‌هزار نفر جمعیت، در جوار اورامان تخت قرار داشت (سنندجی، ۱۳۷۵: ۳۰ و ۳۱). در رساله تحقیقات سرحدیه، به صعوبت و دشواری بودن راههای اورامان و غیرممکن بودن حرکت توپ و سواره در مسیرهای آن اشاره شده است (مشیرالدوله تبریزی، ۱۳۴۸: ۱۴ و ۱۵). این ناحیه قلاع بزرگی داشت؛ از جمله قلعه اورامان که به آن شناخته

اول سده بیست میلادی، امیرانی محلی که از نواحی دیاربکر و موصل به کردستان مهاجرت کردند و به «سلاطین اورامان»^۳ شهرت یافتند، در این منطقه حکمرانی می‌کردند (شیدا، ۱۳۸۳: ۱۱۱) که پیشینه آنها بیش از اردلان‌ها بود؛ از این رو هورامانی‌ها در ایام رقابت با خاندان اردلان این موضوع را مد نظر داشتند و خود را شایسته‌تر می‌دانستند.

با تأسیس دولت صفویه، حاکمان هورامان با پیروی از پادشاهان این سلسله به حکومت خود در هورامان ادامه دادند و هورامان تنها ناحیه‌ای بود که خاندان اردلان به فتح آن موفق نشدند. موقعیت جغرافیایی و راهبردی هورامان، شاه‌عباس اول را به این فکر انداخت که حاکمان این ناحیه را تقویت کند؛ پس به آنها که پیش از این عنوان بیگ یا امیر داشتند، لقب سلطان داد^۷ و آنها را به صورت حکومتی مستقل در منطقه قرار داد که فقط جوابگوی شاه صفوی بودند. در زمان صفویه، در تقابل لقب پاشا (پادشاه) که در نظام اداری عثمانی به حاکمان جزء اعطا می‌شد و برای تحقیر آنان، به مرزداران غربی صفوی لقب سلطان داده شد (سنندجی، ۱۳۷۵: ۳۸؛ سلطانی، ۱۳۷۲: ۳۶/۲). هدف شاه صفوی این بود که هم در جنگ با عثمانی‌ها از استحکامات هورامان و تفنگچی‌های آنجا استفاده کند و هم والیان اردلان را بیشتر در محاصره قرار دهد تا از صفویان اطاعت کنند؛ زیرا حاکمان هورامان با اوضاع و احوال مرز عثمانی آشنا بودند و گاهی نیز به نواحی زلم و شهرزور حمله می‌بردند. پیشینه حضور هورامانی‌ها در این ناحیه حتی پیش از صفویه و خاندان اردلان، پیروی آنان از حکومت مرکزی و حساسیت‌نداشتن آنان که افراد سنی مذهبی بودند به مذهب تشیع صفویان موجب شد دولت صفوی آن حساسیت و نگرانی که درباره وابستگی والیان اردلان به عثمانی‌ها و بابان‌های سلیمانیه داشت، به حکام هورامان نداشته باشند. ستیزه بین

شده بود (مشیرالدوله تبریزی، ۱۳۴۸: ۷۹).

همین موقعیت جغرافیایی و طبیعی صعب‌العبور دو اورامان که از گردنه و کتل‌های آن عبور اسب و سوار به‌آسانی ممکن نبود، موجب شده بود که مردم آنجا بدون نظارت حکومت مرکزی و با اقدامات خودسرانه، به دهات اطراف تجاوز کنند. آنان بیشتر اوقات یاغی بودند و از دولت مرکزی سرپیچی می‌کردند و از حاکم کردستان نیز روی‌گردان بودند (دیوان‌بیگی، ۱۳۸۲: ۱۹۸). با توجه به همین مزیت، یعنی موقعیت کوهستانی اورامان، حکام اورامان بر این باور بودند که چندین هزار لشکر نیز نخواهند توانست بر آنان غلبه کنند و اگر دو دولت ایران و عثمانی نیز با هم متحد شوند، از عهده آنان برنخواهند آمد (روزنامه دولت علیه ایران، ش ۶۳۵: ۴؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۸: ۱۶۰/۳). به گفته محمدبیگی جاف، «به اتفاق دو اورامان دولتین علتین از عهده آنها بر نمی‌آید» (فرهاد میرزا، ۱۳۶۹: ۲۰۱).

افزون بر موقعیت طبیعی دشوار اورامان و موقعیت راهبردی آنجا، در مجاورت مرزهای عثمانی بودن و نیز داشتن نیروی جنگجوی زبده، به خوانین اورامان این امکان را داده بود که با طغیان در برابر حکومت مرکزی از پرداخت مالیات نیز سر باز زنند. آنان به علت داشتن قدرت داخلی، در برابر والیان اردلان قرا گرفتند و برای حفظ این قدرت، نیرویی زبده از اتباع تحت فرمان خود ایجاد کردند و هزینه نگهداری این نیرو و مخارج حکمرانی خود را از عایدات مالی دریافت می‌کردند که بر مردم تحمیل می‌کردند؛ اما از آنجا که حکام اورامان با مشکلات اقتصادی مواجه بودند، دست به شورش می‌زدند (عطایی، ۱۳۹۴: ۸۷).

به علاوه، موقعیت راهبردی و مهم اورامان در منطقه باعث می‌شد که از سویی، حاکمان آن سال‌ها با اردلان‌ها مقابله کنند و از سویی دیگر، حکومت مرکزی به اردلان‌ها اجازه دخالت در آنجا را ندهد و خود به صورت

مستقیم بر آنجا نظارت کند. پریشانی اوضاع کردستان در زمان امان‌الله خان ثانی، والی کردستان، و ضعف دولت قاجاری به علت شورش‌هایی نظیر شورش بابیه و مشکلات داخلی موجب شد شورشیان اورامان که حمایت عثمانی (والی سلیمانیه) را نیز داشتند، بر نیروهای والی غلبه کنند و در منطقه به قدرتی تبدیل شوند که توجه دیگر عناصر ناراضی را نیز جلب می‌کردند (وقایع‌نگار، ۱۳۸۴: ۱۳۱ تا ۱۳۴؛ شیدا، ۱۳۸۳: ۲۴۲ تا ۲۴۷). ظلم و ستم میرزا محمدرضای وزیر و سوءتدبیر و ناتوانی والی کردستان، ناراضیتی مردم و شکایت جمعی از بزرگان را به دربار باعث شد که در نتیجه، وزیر عزل شد و میرزا زکی مستوفی رشتی وزیر و نایب‌الایاله کردستان شد (سنندجی، ۱۳۷۵: ۲۶۸؛ مردوخ، ۱۳۷۹: ۴۱۲).

اوضاع آشفته ایالت کردستان در این زمان و ناآرامی های عشایر جاف و ناتوانی والی کردستان در آرام کردن اوضاع، موجب شد که مردم بلوکات مختلف که در مشکلات اقتصادی نیز به سر می‌بردند، به حسن سلطان حاکم اورامان تخت و محمد سعید سلطان حاکم اورامان لهن روی آورند و قدرت آنان افزون‌تر شود. بنابه گزارش‌ها، اورامی‌ها بر دهات دور و نزدیک غلبه کردند و همه جا استیلای کافی داشتند. آنان به هر طرف تاخت و تاز می‌کردند و بر جان و مال و نوامیس مردم بی‌پناه دست‌اندازی می‌کردند. اورامی‌ها از طرف خاک عثمانی تا کنار شهر سلیمانیه و از طرف خاک ایران تا دو فرسخی سنندج حکومت می‌کردند و به آزار و اذیت مردم می‌پرداختند. سرحداران دو دولت نیز در رسیدگی به این موضوع سستی می‌کردند (سنندجی، ۱۳۷۵: ۳۲۵).

سیاست شاهان قاجاری برای سلطه بر ایالت‌های کشور، اوضاع ناحیه مرزی اورامان را نیز دگرگون کرد. در پی برقراری روابط سببی بین قاجارها و والیان

شد (سنندجی، ۱۳۷۵: ۲۶۹ تا ۲۷۱؛ مردوخ، ۱۳۷۹: ۴۱۲). با این حال، با مرگ امان‌الله خان ثانی در جمادی الثانی ۱۲۸۴/۱۸۶۷ م و با ناکام شدن میرزا کی‌خان وزیر برای دریافت حکم والی‌گری فرزند او، یعنی حسینقلی - خان ملقب به خان‌خانان، از پادشاه قاجار (سنندجی، ۱۳۷۵: ۲۷۲، ۲۷۴؛ دیوان‌بیگی، ۱۳۸۲: ۴۵)، فرصت مناسبی برای مدعیان قدرت و شورشیان فراهم شد. اهالی اورامان به مدت پانزده سال و تا زمان ورود فرهاد میرزا معتمدالدوله، همچنان در شورش و عصیان بودند و در صدد استقلال بودند (بابانی، ۱۳۷۷: ۹۸).

حسن سلطان پس از غلبه بر والی کردستان، در کشمکش‌هایی که با یکدیگر داشتند، بر حکومت اورامان لهنون دست یافت و قریه دزلی را مقر حکومت خود کرد؛ سپس اورامان را میان بیگ‌زاده‌ها تقسیم کرد. شرح این افراد با حوزه حکومتی‌شان در منابع محلی آمده است (ر.ک: شیدا، ۱۳۸۳: ۲۴۶). کسانی فشارهای مالیاتی و مشکلات اقتصادی را در بروز این شورش‌ها مؤثر دانسته‌اند (هورامی، ۱۳۸۶: ۵۰۷) و برخی نیز تحریک اهالی شهر و خانواده‌های منتفذ در دربار والی اردلان را در این شورش‌ها دخیل دانسته‌اند (شیدا، ۱۳۸۳: ۲۸۴؛ مردوخ، ۱۳۷۹: ۴۱۳). بنابه گزارشی، شورش محمدبیک اورامان به اشاره و تحریک عزیزخان مکرری سردار کل صورت گرفته بود و سندی در این باب از سردار به دست آمده بود که به محمدبیک نوشته بود (نادرمیرزا، ۱۳۶۰: ۱۸۹).

بی‌گمان ضعف حکومت والی اردلان و سوء رفتار او با مردم که توأم با فشار و چپاول و زورگویی بود، در ناراضی کردن مردم و پیوستن به این‌گونه شورش‌ها مؤثر بوده است؛^۸ همچنین، رقابت‌های موجود و دسته‌بندی‌های سیاسی و خانوادگی برای کسب قدرت (ر.ک: سنندجی، ۱۳۷۵: ۲۲۴ تا ۲۳۱) و تحرکات ایل جاف که والی اردلان در مهار آن ناتوان بود، به بروز این شورش

اردلان^۹ بستری فراهم شد که والیان اردلان پس از سال‌ها، با حمایت دولت مرکزی، برای سلطه بر اورامان به آن ناحیه لشکر بکشند. در نتیجه، هرگونه تحرک خوانین و حاکمان اورامان بهانه‌ای برای لشکرکشی به این ناحیه می‌شد (ادوای، ۱۳۹۴: ۷). ملاقات‌های گاه‌وبی‌گاه والی اردلان با پاشای بغداد و حاکم سلیمانیه در مریوان، به قصد طرح نقشه برای سرکوبی حاکمان اورامان، همواره مایه نگرانی حکام اورامان بود؛ برای نمونه، ملاقات عمرپاشا (سرداراکرم) و والی بغداد با والی کردستان در ذی‌القعدة ۱۲۷۵ ق/ ۱۸۵۹ م (وقایع اتفاقیه، ش ۴۴۹: ۴) و سه روز پس از پایان سفر ناصرالدین‌شاه به کردستان روی داد (وقایع اتفاقیه، ش ۴۳۶: ۲ تا ۱). در سال ۱۲۸۲ ق/ ۱۸۶۵ م نیز والی اردلان یک بار دیگر با عمرپاشا، حاکم سلیمانیه، ملاقات کرد و از تعدی اورامی‌های ساکن شهرزور و به‌ویژه محمدسعیدسلطان شکایت کرد. نتیجه این ملاقات طرح نقشه سرکوبی محمدسعیدسلطان با لشکرکشی هم‌زمان به اورامان لهنون بود (هورامی، ۱۳۸۶: ۵۱۶ و ۵۱۷). نبود مرز مشخص در ناحیه مریوان و اورامان به علت کوهستانی بودن منطقه، بیلاق و قشلاق عشایر در دوسوی مرز و همچنین هم‌مرز بودن اورامان ایران با اورامان عراق همواره برای دولت‌مردان دو کشور مشکل‌آفرین بود (ادوای، ۱۳۹۴: ۲۹).

وضعیت آشفته‌ای که بدان اشاره شد، والی کردستان را ناگزیر کرد که با طوایف اورامان وارد جنگ شود. امان‌الله خان با قشون کردستان از سواره و پیاده و چهار عراده توپ به سوی نوسود (نوسود) رفت و با تعیین علی‌اکبرخان شرف‌الملک به پیش‌قراولی سپاه، با اورامی‌ها به پیکار پرداخت و آنان را به شهرزور فراری داد؛ اما محمدسعیدسلطان پس از چندی به اصطبل والی پناهنده شد و با وساطت شیخ‌عثمان، مرشد سلسله نقشبندیه، و محمدپاشا، رئیس عشایر جاف، بخشیده

مؤید این ادعا قرارگرفتن اسماعیل‌خان، فرزند خسروخان ناکام، در رأس بلوک «هوباتو و سارال و قراتوره» بود (سنندجی، ۱۳۷۵: ۲۷۹). در تهران نیز هم‌زمان با انتخاب معتمدالدوله، محمدعلی‌خان، فرزند رضاقلی‌خان والی، به سرهنگی فوج ظفر کردستان انتخاب شد (مردوخ، ۱۳۷۹: ۴۱۴).

شاهزاده قاجاری دربارهٔ مناصب سیاسی و اداری سنندج و بلوکات متعدد وابسته به آن تصمیمات جدیدی اتخاذ کرد و در رأس هر یک از بلوکات کردستان حاکمی گماشت که اسامی آنها در منابع آمده است؛ اما دربارهٔ دو اورامان اقدامی صورت نداد. وی حتی ادارهٔ ایلات و عشایر را به هفت نفر از اهل ایلات و نوکرهای خود، ارامنه و یهود را به زین‌العابدین‌خان فراشباشی، وظیفهٔ داروغگی را به اسماعیل‌بیگ داروغهٔ سابق و مستقلات و گمرگ و وجوهات را به آقامحمود، عموی میرزاشکرالله سنندجی و نویسندهٔ کتاب تحفه ناصری، واگذار کرد (سنندجی، ۱۳۷۵: ۲۷۸ تا ۲۷۹).

علت اینکه معتمدالدوله برای دو اورامان حاکم تعیین نکرد شاید این باشد که وی قصد داشت این دو بلوک را که در اثر ضعف حکومت اردلان و فشارهای اقتصادی به خودسری و شورش پرداخته بودند و از حاکم محلی و نیز از دولت مرکزی اطاعت نمی‌کردند، به تابعیت حاکم‌نشین سنندج درآورد و به شورش اورامان پایان دهد؛ چراکه هر دو بلوک را با قدرت نظامی به تصرف درآورد و به‌تعبیر سنندجی، «چنان تسخیر و تدمیر نمود که اطاعت و انقیاد آنها بهتر از کسبه و تجار سنندج بود» (سنندجی، ۱۳۷۵: ۴۴).

آن‌گونه‌که در تاریخ سلاطین هورامی آمده است، چون فرهادمیرزا وارد مریوان شد نخستین مطالبهٔ اعیان کردستان شکایت از خوانین اورامانات بود؛ با این مضمون که حسن‌سلطان از «مریوان تا به کلات ارزان و

ها کمک می‌کرد. همین رفتارها و پیامدهای آن در وضعیت ایالت باعث شد که دولت قاجار برای براندازی حاکمیت خاندان اردلان بر کردستان بهانهٔ لازم را داشته باشد و آن را به اجرا گذارد.

با برافتادن حکومت‌های کردی قلمرو عثمانی توسط دولت عثمانی، نقش مرزداری خاندان اردلان در برابر خطرهای این امارت‌های کُردی برای دولت قاجار کاهش یافت و دیگر ضرورتی به حفظ این حکومت محلی نبود. این اقدام با سیاست گماردن شاهزاده‌های قاجاری در رأس ایالات و قاجاری کردن حکومت ایالات انجام پذیرفت.

پس از تصمیم ناصرالدین‌شاه برای پایان‌دادن به قدرت حکام بومی اردلان، در ذی‌القعدة ۱۲۸۴ق/۱۸۶۷م فرهادمیرزا معتمدالدوله در جایگاه نخستین حاکم رسمی و غیربومی کردستان وارد سنندج شد (دیوان-بیگی، ۱۳۸۲: ۴۵). حکومت وی تاریخ انقراض حکومت اردلان است و دیگر کسی از آنها بر مسند حکمرانی ننشست (مردوخ، ۱۳۷۹: ۴۲۷).

به‌رسم آشنا و همیشگی، بزرگان و چهره‌های سیاسی و مذهبی و... برای دیدار حکمران جدید به دارالایاله آمدند (اردلان، ۲۰۰۵: ۳۰۳؛ بابانی، ۱۳۷۷: ۹۵). فرهادمیرزا در نطقی، در جمع بزرگان، اعلام کرد که تا در کردستان حضور دارد به کسی دروغ نمی‌گوید و اگر دروغ کسی برای او آشکار شود، نزد او منفور می‌شود. این سخن در دل مردم اثر گذاشت و بنابه گزارشی، تا او حکمران کردستان بود بازار صدق و راستی رواج غریبی داشت (مردوخ، ۱۳۷۹: ۴۲۷؛ سنندجی، ۱۳۷۵: ۲۷۶ تا ۲۷۷). وی پس از رتق‌وفتق اولیهٔ امور، با انتصاب‌های جدید، در ترکیب حکام بلوکات مختلف کردستان تغییراتی ایجاد کرد. در این میان، برخی از اعضای خاندان اردلان در همکاری با حکمران جدید، همچنان در عرصهٔ سیاسی باقی ماندند.

است (روزنامه‌ی دولت غلیه ایران، ش ۵۰۳، ۳ جمادی‌الاول ۱۲۷۸ ق: ۵؛ ش ۵۰۴، ۱۰ جمادی‌الاول ۱۲۷۸ ق: ۲؛ ش ۵۸۸، ۲۳ محرم ۱۲۸۳ ق: ۶ و ۵). ادامه شورش اورامان و نبود نظم و امنیت در نواحی مرزی کردستان نیز یکی از علت‌های تعیین معتمدالدوله به حکومت کردستان بوده است (روزنامه دولت غلیه ایران، ش ۶۱۴، ۲۵ شوال ۱۲۸۴ ق: ۲). به نظر می‌رسد که فرهاد میرزا نیز برای حکومت خود، از پیش نقشه سرنگونی حکام هورامان را کشیده بود. وی پس از مدتی برای سرکشی مناطق مرزی و بازدید قلعه شاه‌آباد مریوان و در اصل برای تنبیه حسن سلطان اورامی و دو برادرش، بهرام‌بیک و مصطفی‌بیک، که سال‌ها بر حکام اردلان یاغی بودند، راهی مریوان شد. حسن سلطان اورامی حکمران اورامان تخت و دو برادرش با هزار تفنگچی همراه با خَدَم و حَشَم درخور توجه به حضور شاهزاده رسیدند. تفاخر حسن سلطان در دیدار با شاهزاده قاجار و پاره‌ای از حرکات ناشایست نیروهای وی چندان به مزاج شاهزاده خوش نیامد (وقایع‌نگار، ۱۳۸۴: ۱۴۲؛ سنندجی، ۱۳۷۵: ۲۸۱).

پیش‌از آن، گزارش‌هایی مبنی بر یاغیگری‌های حکام اورامان به فرامین دارالایاله به گوش معتمدالدوله رسیده بود. این رویداد نیز مزید بر علت شد تا فرهاد میرزا در نخستین فرصت برای گرفتن زهرچشم از اورامی‌ها و دیگر متمردان محلی، حسن سلطان را در دیداری به-وسیله کارگزاران خود به قتل رساند و همراهانش از جمله دو تن از برادرانش را به اسارت گیرد (شیدا، ۱۳۸۳: ۲۶۴ تا ۲۶۸؛ فرهاد میرزا، ۱۳۶۶: ۱۰). به نقلی، معتمدالدوله دستور داد که به پای مرده حسن سلطان طناب ببندند و او را در میان تفنگچیان‌ش ببندازند. تفنگچیان از دیدن نعش رئیس خود ترسیدند و فرار کردند و معتمدالدوله با دو برادر اسیر حسن سلطان به سنندج بازگشت (مردوخ، ۱۳۷۹: ۴۱۵؛ دیوان‌بیگی،

محل کاورود و ژاورود و محال بیلوار تا به نزدیک شهر» و «محمدسعیدسلطان، ایلات سنجایی با ناحیه جوانرود پاوه و سرکله شاهو تا به حکومت ماهی‌دشت» را از تصرف والی کردستان بیرون آورده‌اند. با طرح این شکایت، شاهزاده تصمیم گرفت محمدسعیدسلطان حکمران اورامان لهن را که به حضور رسیده بود، به قتل رساند؛ اما همین اعیان پیشنهاد کردند که ابتدا حسن سلطان را از میان بردارد. با این توجیه که به دست آوردن محمدسعیدسلطان دشوار نیست و کشته‌شدن وی تغییری در اوضاع ایجاد نمی‌کند؛ چراکه حسن سلطان بی‌درنگ یکی از برادران خود را به جای او می‌گمارد و بر قلمرو وی حاکم می‌شود. از این رو، معتمدالدوله برای به دست آوردن حسن سلطان حاکم اورامان تخت و جلوگیری از تبانی و همراهی او با حکمران اورامان لهن، به محمدسعیدسلطان خلعت و رقم حکومت اورامان لهن را داد و او را به قلمرو خود روانه کرد (شیدا، ۱۳۸۳: ۲۸۴).

شایان ذکر است که در ضیافت تبریک جلوس معتمدالدوله، حسن سلطان بی‌اعتنا به دعوت والی جدید از حضور در سنندج امتناع کرده بود؛ اما محمدسعیدسلطان برخلاف ترمذ هم‌قطار خود، از ابتدا به معتمدالدوله اظهار اطاعت کرد. با وجود این رفتار، فرمانبرداری حاکم اورامان لهن چندان به طول نینجامید و پس از گرفتارشدن حسن سلطان و برادرانش توسط معتمدالدوله، محمدسعیدسلطان نیز از سرنوشت خود بیمناک شد و با پیوستن او به اورامانی‌های شورشی، نیروهای اورامان تخت و اورامان لهن به اتفاق هم علیه معتمدالدوله موضع گرفتند (شیدا، ۱۳۸۳: ۲۸۴ و ۲۸۵؛ دیوان‌بیگی، ۱۳۸۲: ۴۷، ۵۷).

در بررسی روابط سیاسی حکام اورامان با والیان اردلان در سال‌های پیش از حضور فرهاد میرزا، بارها در منابع گزارش‌هایی از عصیان و سرکشی بازتاب یافته

۱۳۸۲: ۵۱).

همان‌طور که جهت‌گیری حرکت و کارکرد نخبگان ایلی‌خاندانی و دولتمردان گُرد خراسان در بحران «سالار»، بحران دیگری که در دوره قاجار و در خراسان اتفاق افتاد، در مسیر حفظ تمامیت ارضی و تحکیم امنیت و تثبیت دولت مرکزی بود (کجباف، ۱۳۹۰: ۱۱۸).

بنابر گزارش مورخی محلی، حسن‌سلطان بسیار انصاف داشت و میزان جریمه‌ها را بسیار کاهش می‌داد. در زمان وی وضع مردم اورامان خوب بود و اجناس ارزان بود و مردم در آسایش به سر می‌بردند. او فردی متدین بود و با اهل علم و فضلا و مشایخ و صلحا و مریدان به‌خوبی و راستی رفتار می‌کرد. شب‌های جمعه را به شب‌زنده‌داری می‌گذراند. در عهد وی، دزدی و راهزنی و ظلم و ستم برچیده شد و در مدت بیست‌وهفت سال حکومت او، در اورامان کسی از ظلم وی ننالید و احدی فراری نشد (شیدا، ۱۳۸۳: ۲۶۲، ۲۴۷ و ۲۶۳). همین مورخ اشاره می‌کند که معتمدالدوله کشتن حسن‌سلطان را عملی بایسته می‌دانست؛ زیرا از بدرفتاری و ظلم حسن‌سلطان شکایت‌های فراوانی به او رسانده بودند (شیدا، ۱۳۸۳: ۲۹۹).

ملاعبدالله هورامی سران افواج و اعیان سنندجی را بانی وقایع اورامان دانسته است؛ چون این افراد ذهن شاهزاده را درباره حسن‌سلطان و برادرانش منحرف کرده بودند. وی قاجارها و اردلان‌ها را خائنان واقعی خوانده است؛ اما اورامی‌ها را خادم و وطن‌پرست و مرزدارانی در برابر تعرض بیگانگان دانسته است (هورامی، ۱۳۸۶: ۵۳۷، ۵۴۲، ۵۵۷). طبق نظر او، شورش اورامان در راستای رهایی از ظلم و ستم و خیانت اردلان‌ها و قاجارها بر ضد ملت و مملکت بوده است؛ زیرا دولت قاجار امتیازهای گسترده‌ای را به دولت‌های خارجی داده بود که در اثر آن، منابع و معادن ایران به

عزم معتمدالدوله در نابودی حسن‌سلطان و برادرانش، در بین افراد شهری و ساکنان سرحدات رعب‌گریبی ایجاد کرد و در اثر آن، سایر بلوکات و ایالات منظم و آرام شدند (دیوان‌بیگی، ۱۳۸۲: ۵۲). به‌تعبیری، در آن نواحی کاری بزرگ‌تر و مشکل‌تر از نابودی حسن‌سلطان به فکر کسی نمی‌رسید؛ اما معتمدالدوله به‌سهولت این کار را انجام داد (دیوان‌بیگی، ۱۳۸۲: ۵۱). این وقایع در روزنامه دولت‌علیه ایران نیز بازتاب یافته است و دستگیری بزرگان اورامی که «مصدر شرارت و مایه خسارت مردم بودند» (روزنامه دولت‌علیه ایران، ش ۵۷۵، ۱۵ ربیع‌الثانی ۱۲۸۶ ق: ۸ و ۷) و کوتاه‌شدن شرف حسن‌سلطان «که در آن سرحد منشأ فتنه و فساد و مایه شرارت و عناد بود»، گزارش شده است. روزنامه براین باور بوده است که پس‌ازاین، دیگر احدی را یارای شرارت در آن مملکت نیست (روزنامه دولت‌علیه ایران، ش ۶۲۲، ۸ جمادی‌الآخر ۱۲۸۵ ق: ۴).

بیشتر منابع، عامل اصلی درافتادن معتمدالدوله با حسن‌سلطان را همان خودسری‌ها و رفتار نامناسب او با شاهزاده، در جایگاه حاکم جدید کردستان، ذکر کرده‌اند؛ اما به‌نظر می‌رسد که سیاست قاجارها در تمرکزگرایی و براندازی حکام محلی و نیروهای خودسر و شورشی، در موضع‌گیری قاطع معتمدالدوله در برابر حسن‌سلطان عامل تعیین‌کننده بوده است؛ چون نیروهای جنگجو و فراوان او مایه نگرانی فرهادمیرزا شده بود. برخی پژوهشگران براین عقیده‌اند که حسن‌سلطان در پی آن نبود که به فرهادمیرزا بی‌اعتنایی کند؛ زیرا باتوجه به اینکه در مقایسه با فرهادمیرزا تعداد بیشتری نیرو داشت، به‌راحتی قادر بود که او را مقهور کند و اعلام استقلال کند؛ اما وی بیشتر به‌دنبال همکاری با فرهادمیرزا بود (عطایی، ۱۳۹۴: ۹۰).

تداوم این وضعیت، معتمدالدوله را با جمعی از بزرگان و لشکریان به اورامان کشاند. بزرگان محلی همچون شرف‌المک و دیوان‌بیگی که از توان رزمی اورامی‌ها آگاه بودند، پس از بررسی اولیه از موقعیت خود و نیز از بیم جان شاهزاده قاجار، به روش‌های مختلف سعی کردند که او را از هر نوع برخورد قهرآمیز منصرف کنند؛ اما به‌علت غرور ذاتی شاهزاده، این تلاش‌ها بی‌اثر ماند. حمله غافلگیرانه اورامی‌ها، شکست فاحش نیروهای معتمدالدوله و فرار خفت‌بار آنان از صحنه نبرد از نتایج این لشکرکشی بود. در این حمله، تعدادی از نیروهای معتمدالدوله کشته و اسیر شدند و آنچه از اموال و اسباب و نقد و جنس در چادر شاهزاده و سایر همراهان او بود، همه نصیب اورامی‌ها شد. اورامی‌ها حتی قصد کشتن شاهزاده را داشتند که اشتباهی با کشتن یکی از قاپوچیان او به تصور اینکه شاهزاده است، به وی دست نیافتند (شیدا، ۱۳۸۳: ۲۷۷ و ۲۷۸؛ دیوان‌بیگی، ۱۳۸۲: ۵۳ تا ۵۶).

این شکست برای معتمدالدوله بسیار عذاب‌آور بود؛ به‌گونه‌ای که از نظر روانی او را پریشان کرد و چون مار (یا شیر) زخم‌خورده به خود می‌پیچید (سنندجی، ۱۳۷۵: ۲۸۹؛ مردوخ، ۱۳۷۹: ۴۱۷). او همواره در زندگی خود، جان سالم به‌دربردن از واقعه اورامان را از الطاف خداوند می‌دانست و از آن یاد می‌کرد (فرهادمیرزا، ۱۳۶۶: ۲۳۹؛ فرهادمیرزا، ۱۳۶۹: ۱۹۹). وی در بازگشت به سنندج، از عمق خطری که از طرف اورامی‌ها قدرتش را تهدید می‌کرد، به‌خوبی اطلاع یافته بود و با ارسال شرح رویداد به مرکز، برای مقابله با نیروهای اورامی درخواست نیروی نظامی کرد. در سال ۱۲۸۶ ق/ ۱۸۶۹ م و در بیست‌ودومین سال جلوس ناصرالدین‌شاه، دولت مرکزی سپاهی برای سرکوبی شورش اورامان اعزام کرد. در میان سپاه اعزامی اسامی سردارانی همچون حاجی‌قنبرعلی‌خان سعدالملک و

یغما رفته بود؛ اما در مقابل، حاکمان اورامان سده‌ها با دولت عثمانی هم‌مرز بودند و باوجوداین، در هیچ‌یک از نوشته‌ها از همدستی آن‌ها با عثمانی‌ها علیه حکومت مرکزی خبری نیست. کاری که والیان اردلان در انجام آن تردید چندانی نمی‌کردند. به‌علاوه، تفنگچی‌های اورامان در تمام جنگ‌ها در صف سپاه ایران حاضر می‌شدند (ادوای، ۱۳۹۴: ۲۵).

به‌هرحال، قتل حسن سلطان فصل جدیدی از منازعه و کشمکش را در روابط میان اورامان و سنندج گشود؛ تاجایی که پای نیروهای مرکزی را نیز به منطقه باز کرد. به‌علت اسارت برادران حسن سلطان، اورامی‌ها نخست از در مصالحه برآمدند؛ اما بی‌اعتنایی به این عملکرد، آنان را به شورش علیه والی‌نشین سنندج وادار کرد. نیروهای اورامان در نخستین اقدام خود محمدباقرخان، نوه محمدحسین‌خان صدر اصفهانی حاکم مریوان را که یکی از نزدیکان معتمدالدوله بود، به اسارت گرفتند و با فرستادن پیغامی، آزادی او را به آزادی زندانیان اورامی مشروط کردند. اقدامی که جز گسترش دامنه تنش میان اورامان و سنندج نتیجه‌ای در پی نداشت (سنندجی، ۱۳۷۵: ۲۸۵ و ۲۸۶؛ مردوخ، ۱۳۷۹: ۴۱۶).

برخی گزارش‌ها حاکی از آن است که اورامی‌ها قصد داشتند حاکم مریوان را دستگیر کنند و در قبال آزادی وی، برادران حسن سلطان را آزاد کنند؛ اما او متوجه شد و مراتب را به فرهادمیرزا گزارش کرد (مردوخ، ۱۳۵۱: ۱۸۸/۲؛ اردلان، ۲۰۰۵: ۳۰۶). فرهادمیرزا محمدباقرخان را به حکومت مریوان منصوب کرده بود و او مأموریت داشت که قلعه شاه‌آباد مریوان را بازسازی کند؛ اما شورشیان استحکام آن را به ضرر خود می‌پنداشتند. «چندی به خیال رفتن قلعه و گرفتن محمدباقرخان و خرابی مریوان افتادند.» به‌عقیده فرهادمیرزا، اورامی‌ها به‌دنبال تغییر حکومت قاجار بودند (فرهادمیرزا، ۱۳۶۹: ۱۹۸ و ۱۹۹).

مصطفی‌قلی‌خان اعتمادالسلطنه با فوج همدان، بیوک‌خان با فوج ارومیه، علی‌نقی‌خان خمسه با فوج خمسه و نیز ذوالفقارخان خمسه‌ای و سعدالدوله با فوج افشار به چشم می‌خورد (سندجی، ۱۳۷۵: ۲۹۱ و ۲۹۲؛ دیوان‌بیگی، ۱۳۸۲: ۵۸).

در آغاز، سعدالدوله هم‌خود را به مجاب‌کردن شاهزاده برای مصالحه مصروف کرد؛ اما اقدام او بی‌ثمر ماند. شاید در موقعیتی که شاهزاده قاجار به پیروزی خود مطمئن بود، مصالحه را نمی‌پسندید و نمی‌خواست که مبادا موضع او در برابر رقبا، به ضعف تعبیر شود. در پی پیوستن نیروهای اعزامی از ارومیه و همدان، دور جدیدی از نبرد بین نیروهای اورامی و سپاه قاجار درگرفت. جزئیات لشکرکشی و شیوهٔ معتمدالدوله در طراحی عملیات و کیفیت نیروهای عمل‌کننده در منابع آمده است. باوجود ایستادگی و اتحاد دو اورامان، نتیجهٔ عملیات پیروزی سپاه قاجار و فتح اورامان لهون بود (مردوخ، ۱۳۷۹: ۴۱۷ و ۴۱۸؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۸: ۱۶۰/۲ تا ۱۶۰/۲). پس از چندی، به شرحی که در گزارش‌ها آمده است، در پی خیانت برخی از افراد محلی، اورامان تخت نیز فتح شد (مردوخ، ۱۳۷۹: ۴۱۸). به دنبال این فتح، دربار قاجار در قالب خلعت شمشیری تمام‌مرصع برای معتمدالدوله فرستاد و حکومت همدان را نیز ضمیمهٔ کردستان کرد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۹۱۶/۳؛ دیوان‌بیگی، ۱۳۸۲: ۶۴). به پیشنهاد معتمدالدوله، برای سران سپاه و پیشتازان و جانبازان نیز القاب، حمایل، نشان، ترفیع رتبه و اضافهٔ مواجب صادر کردند و به همگی اجازه دادند که به دیار خود برگردند. پس از این فتح، معتمدالدوله مقرر کرد که همواره چهار دسته سرباز در حوش‌بدرانی نگهبان و ساخلو باشند (مردوخ، ۱۳۷۹: ۴۱۹؛ دیوان‌بیگی، ۱۳۸۲: ۶۴ و ۶۵).

پس‌از آن، اورامان لهون ضمیمهٔ جوانرود شد و

حکومت آن به علی‌اکبرخان شرف‌الملک، یکی از اعقاب خاندان اردلان، رسید. اورامان تخت نیز به میرزارضاعلی دیوان‌بیگی سپرده شد؛ اما وی در آن ناحیه هیچ‌گونه نفوذی نداشت (سندجی، ۱۳۷۵: ۳۰۱؛ شیدا، ۱۳۸۳: ۲۹۱). شیدا در بیان علت شکست خوانین اورامان، بر فریب‌کاری و وعده و وعیددادن قوای دولتی به بیگ‌زاده‌های اورامان تأکید کرده است و اینکه آنها به این وعده‌ها فریفته شدند و رستم‌سلطان نیروهای خود را از دربنده‌های دوگانه دزلی و کلوی جمع‌آوری کرد و تفنگچیان را به لهون فرستاد (هورامی، ۱۳۸۶: ۵۴۳ و ۵۴۴).

رفتار خشونت‌آمیز معتمدالدوله و قوای دولتی، کشتار بی‌رحمانهٔ مردم، تخریب دهات، نابودی باغ‌ها و مزارع و نیز سوزاندن منطقهٔ اورامان به‌ویژه قریهٔ نفوسد که حاکم‌نشین اورامان لهون بود (بابانی، ۱۳۷۷: ۴۸ و ۴۹؛ وقایع‌نگار، ۱۳۸۴: ۴۸ و ۴۹)، از پیامد روانی شکست قبلی وی از حاکم اورامان ناشی بود که شاهزاده را در تکاپوی عملیات سهمگین جبرانی راسخ می‌کرد. سرکوب حکام اورامان در حکم اقدامی مثبت، در کارنامهٔ سیاسی شاهزاده فرهادمیرزا در دوران خدمتش در کردستان تلقی می‌شود؛ چراکه سالیان مدیدی پیش‌از آن، از سلیمانیه تا سنندج پایمال نیروها و اقدامات غارتگرانهٔ اورامی‌ها بود. این در حالی بود که والیان اردلان به‌منظور حفظ موقعیت سیاسی خود، هیچ‌گاه از عملکرد اورامی‌ها گزارش روشن و دقیقی به دولت مرکزی منعکس نکرده بودند (مردوخ، ۱۳۷۹: ۴۲۴). ناتوانی والیان اردلان در دفع اورامی‌ها از یک‌طرف و اطلاع‌نداشتن دولت مرکزی از دامنهٔ تمرد آنان از طرف دیگر، گسترش اقتدار محلی حکام اورامان را منجر شده بود. اقتداری که آسایش و آرامش رعایای تحت‌سیطرهٔ آنان را مانع شده بود. فرهادمیرزا در نامه‌ای، به اقدام والی اردلان در بی‌خبرگذاشتن دولت

بازگشت به نواحی دیگر تبعید خواهند شد؛ در نتیجه آنها حاضر به بازگشت نشدند (مرکز اسناد، ش ۳۴۰؛ ۱۲۸۶ ق: ۱). به نقلی، قصد فرهادمیرزا تبعید فراریان اورامان به دهات قزوین و زنجان بوده است (افشار، ۱۳۵۳: ۱۳۴ و ۱۳۵). به نظر می‌رسد محمدبیگ‌جاف که به سلیمانیه رفته بود، از طرف فرهادمیرزا مأمور بود که به هر دسیسه‌ای، اورامی‌ها را به ایران بازگرداند؛ اما پس‌ازاینکه خبری از او نشد، فردی به نام سلیمان‌آقا برای انجام این مأموریت فرستاده شد. فرهادمیرزا در پی آن بود که با اجازه‌ن دادن به همسر محمدسعیدسلطان برای رفتن به سلیمانیه، وی را وادار به بازگشت به ایران کند (ادوای، ۱۳۹۴: ۳۳).

دولت عثمانی با استفاده از فرصت پیش‌آمده، یعنی سقوط خاندان اردلان و ناآرام بودن اوضاع اورامان، سعی می‌کرد با بازتاب اخبار شورش و فشار بر دولت ایران به نفع خود بهره‌برداری کند. در برابر تقاضای فرهادمیرزا که درباره بازگرداندن فراریان اورامان به خاک عثمانی با نایب سلیمانیه به مکاتبه و مذاکره پرداخته بود، وی از فرهادمیرزا ادعای خسارت کرد. شاهزاده نیز دهات و روستاهایی را که فراریان اورامان متصرف شده بودند، به وی بازگرداند و مبلغ یک‌هزار تومان بابت غرامت پرداخت کرد. این اقدام نارضایتی و اعتراض دولتمردان قاجار نظیر میرزا حسین‌خان مشیرالدوله صدراعظم را موجب شد. او در نامه‌ای به اقدام فرهادمیرزا اعتراض کرد و شکایت از وی به شاه کشیده شد (سازمان اسناد، ۱۲۸۶ ق: ۱۲). ناصرالدین‌شاه با تلگراف‌های روزانه به مشیرالدوله در استانبول و بغداد و کردستان و مذاکره با کاردار عثمانی در تهران، به شدت خواستار حل و فصل موضوع بود (سازمان اسناد، ش ۲۱۱۰-۲۹۵: ۳). مشروح پیگیری‌ها و حوادثی که درباره فراریان اورامانی در این دوره بین دولت‌های ایران و عثمانی در جریان بود، در گزارش‌هایی بازتاب

مرکزی از حوادث کردستان اشاره کرده است. اقدامی که در بروز رویدادهایی نظیر شورش اورامانی‌ها تأثیر داشته است: «بسا معایب این ولایت بود که در این سی سال به عرض نرسانده بودند. چندین سال بود که در ولایت میروان محمدبیگ‌جاف و احمدبیگ‌جاف به حکم مرحوم والی حکومت داشتند و هیچ اولیای دولت خبر نداشتند. اگر از این کارها خبر می‌داشتند اورامی به خودکامی نمی‌افتاد، آن هم مثل سایر بلوکات کمر خدمت می‌بست» (فرهادمیرزا، ۱۳۶۹: ۲۲۶).

پس از آن شکست، بیشتر بزرگان طایفه اورامی به حدود شهرزور، در خاک عثمانی، پناهنده شدند و پس از یک سال با وساطت بزرگان محلی، محمدسعیدسلطان و برخی دیگر از اورامی‌ها به کردستان بازگشتند. با وجود این بخشش، گویا برحسب فرمان حکومت مرکزی و به منظور جلوگیری از تکرار عصیان اورامی‌ها، علی‌اکبرخان شرف‌المک فرمان قتل‌عام آنان، از جمله محمدسعیدسلطان و اعضای خانواده‌اش را اجرا کرد. به پاس این خدمت، شرف‌الملک به مقام سرتیپی نایل شد و به دریافت حمایل و نشان دولتی مفتخر شد (شیدا، ۱۳۸۳: ۲۹۴ و ۲۹۵؛ سندجی، ۱۳۷۵: ۳۰۶، ۳۱۲).

فراریان اورامانی وقتی که وارد خاک عثمانی شدند، به روستاهای منطقه سلیمانیه حمله کردند و آن مناطق را به تصرف درآوردند و خساراتی را به اتباع عثمانی وارد کردند. فرهادمیرزا در جمادی‌الآخر ۱۲۸۶ ق/ ۱۸۶۹ م، بدون اطلاع دولت مرکزی، با اعزام میرزارضاعلی دیوان‌بیگی و علی‌اکبرخان شرف‌الملک نزد مظهرپاشا، حاکم سلیمانیه، تلاش کرد تا اورامی‌ها را بازگرداند؛ اما این اقدام توفیقی دربرداشت (هورامی، ۱۳۸۶: ۵۴۸ و ۵۴۹). گویا علی‌اکبرخان در محلی موسوم به میوان، اعلان‌نامه‌ای برای اورامی‌ها خواند با این مضمون که تعدادی از آنها پس از

یافته است و اسناد آن موجود است (مرکز اسناد، ش ۳۴۱ و ۳۴۲؛ ش ۸۱۲-۲۹۵: ۲ و ۳؛ ش ۲۱۱۰-۲۹۵: ۴؛ ۱۲۸۷ق: ۲؛ ۱۲۸۶ق: ۱). در برخی پژوهش‌ها نیز تفصیل آن آمده است که به بازگویی دوباره آنها نیازی نیست و باید به آنها مراجعه کرد (ر.ک: عطایی، ۱۳۹۴: ۹۱ تا ۹۶؛ ادوای، ۱۳۹۴: ۲۹ تا ۳۴).

دوستعلی‌خان با اشاره به حکومت چندین سالد فرهادمیرزا در کردستان، درباره وی بر این نکته تأکید کرده است که: «داستان از میان برداشتن جعفرسلطان و کسانش که از یاغیان سرسخت و تبهکار آن زمان بودند هنوز هم زبانزد مردم آن خطه است» (معیرالممالک، ۱۳۶۱: ۱۶۴). کرزن نیز در مشاهده خود از کردستان از فرهادمیرزا، عموی ناصرالدین‌شاه، در جایگاه حاکم آنجا نام برده است و تأکید کرده است که: «فقط در زمان شاه فعلی است که این ولایت کاملاً تحت فرمان حکومت مرکزی درآمده است» (کرزن، ۱۳۴۹: ۷۰۴).

فرهادمیرزا خود در نامه‌ای به منظور اظهار قدرت در منطقه، از فتح منطقه اورامان و بازسازی قلعه شاه‌آباد در مریوان و حضور افواج مختلف قراگوزلو، خمسه و کردستان به همراه تفنگچیان بانه، سقز، مریوان و فوج افشار در این عملیات گزارشی ارائه کرده است و به آن بالیده است. او با مهم دانستن این فتح، درباره مردم اورامان تعبیر زنده‌ای نظیر مردمان دیونژاد و وحشیان بدنهاد و طایفه شریر به کار برده است (فرهادمیرزا، ۱۳۶۹، نامه ۳۰: ۱۹۷ تا ۲۰۲). وی فتح اورامان را با فتح سییاستاپل، بندر سوق‌الجیشی در جنگ کریمه، برابر دانسته است و تسخیر اورامان را در مقابل فتح قاری‌قلعه که فتح‌نامه‌های آن به اطراف فرستاده شد، قصه کوه با کاه و حدیث سها با ماه خوانده است (فرهادمیرزا، نامه ۳۲: ۲۲۰). همین فتح موجب شهرت او شد؛ به گونه‌ای که در رساله مجدییه، با عبارت «فتح فرهادمیرزا» به کفایت وی اشاره شده است (مجدالملک

سینکی، ۱۳۹۱: ۳۵).

یکی از وقایع‌نگاران رسمی قاجاریه در حوادث سال ۱۲۸۶ق/۱۸۶۹م، به فتح اورامان کردستان به همت معتمدالدوله اشاره کرده است و نوشته است که: «طوایف طاغیه اکراد که روزگاری در سرحد مابین دولتین ایران و عثمانی به قطع طرق و نهب اموال و بی‌اطاعتی ولات کردستان عادت کرده بودند» تنبیهی شایسته دیدند و شر آنها کنده شد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۹۰۸/۳). نادرمیرزا نیز با تمجید از فرهادمیرزا گفته است که وی در حکمرانی کردستان کار مهمی انجام داد و آن «فتح اورامان بود که کوهستانی صعب‌المسالک بود و مردمی انبوه بیراه شده بودند» (نادرمیرزا، ۱۳۶۰: ۷۵). در ارزیابی میرزاحسین‌خان دیوان‌بیگی، معتمدالدوله جوهر کفایت و اسباب نظم بود. مدت شش سالی که حاکم کردستان بود، چنان این ایالت را به نظم آورد که «عقل مات است و حسن سیاست و تسلط او در ریاست معروف و مشهور و منحصر به خودش بود... خداوند عالم او را برای حکومت خلقت کرده بود» (دیوان‌بیگی، ۱۳۸۲: ۴۶).

به تعبیر مورخان محلی، مردم کردستان همواره از دست تعدی و تجاوز اشرار ولایات همجوار به ستوه آمده بودند و به آنها ظلم و ستم می‌شد. معتمدالدوله افزون‌بر دفع شر اورامانی‌ها و برقراری نظم در آنجا، با حسن تدبیر و عملیات نیرومندان، اشرار ولایات همجوار را نیز برانداخت و اسم و رسم کردستانی و اهالی را از نو زنده کرد و آنان را از شر همسایگان آسوده کرد. با حکومت معتمدالدوله، مردم در امن و آسایش به سر می‌بردند و آسوده و مرفه بودند و امنیت چشمگیری بر این ایالت حاکم شد (سندجی، ۱۳۷۵: ۳۲۵؛ مردوخ، ۱۳۷۹: ۴۲۵). فرهادمیرزا در نامه‌ای به میرزارضا وکیل منشی‌باشی، به تاریخ رمضان ۱۲۸۶ق/۱۸۶۹م نوشته است: «اشرار اورامان

مشهور و اخبار آن سامان مستور. اهالی نفسود همیشه بر حوالی جوانرود بل تا عالی کاوه رود می‌تاختند و اورامی پیوسته به خودکامی عَلمِ عصیان می‌افراختند و طبل خودسری می‌نواختند. الحمدلله از عون الهی و اقبال اعلیحضرت شاهنشاهی آن طبل دریده شده و آن حبل بریده» (فرهادمیرزا، ۱۳۶۹، نامه ۳۱: ۲۱۱).

این گزارش‌ها از دید کارگزاران حکومت یا براساس گزارش‌های خاندان اردلان است که به اورامانی‌ها نگاه مثبتی نداشتند. در نگاه برخی پژوهشگران، شورش اورامی‌ها در بستر وضع موجود رقم خورد و در کنار عواملی همچون ضعف و زوال حکومت اردلان در کردستان به‌ویژه آخرین والی آن، مشکلات اقتصادی و زیاده‌روی و فشار مالیاتی دولت قاجار و والیان اردلان، اختلافات مرزی قاجار و عثمانی و تأثیر حاکمیت غیربومی فرهادمیرزا در گسترش نارضایتی و در نتیجه بروز شورش در منطقه بسیار مهم بوده است. این دیدگاه، روی کارآمدن شاهزاده‌ای قاجاری بر تخت حکومت والی‌نشین اردلان را «فشار مضاعف» بر حکام اورامان دانسته است و ضعف حکام ایرانی و از جمله فرهادمیرزا را «تأثیر منفی» دیگری به شمار آورده است که از وضعیت پیش‌آمده حاصل شد (عطایی، ۱۳۹۴: ۹۶).

پس از فتح اورامان، قوای دولتی تا یک سال در دزلی باقی ماندند و در امتداد گردنه کماجار و مله‌خورد به احداث استحکامات پرداختند (مردوخ، ۱۳۵۱: ۱۹۳/۲)؛ نیز چندین عراده توپ در قلاع شاه‌آباد و لشکرآباد مریوان نصب کردند (هورامی، ۱۳۸۶: ۵۵۱). با فرار تفنگچی‌های اورامی به خاک عثمانی، فرهادمیرزا در نامه‌ای به میرزارضاعلی دیوان‌بیگی، حاکم جدید اورامان، اعلام کرد که قشون را از اورامان خارج کند و دیگر به وجود ساخلو در اورامان نیازی نیست (افشار، ۱۳۵۳: ۱۳۲ و ۱۳۳)؛ اما این تصور درستی نبود؛ زیرا

ناصرالدین‌شاه از وزیر خارجه و وزیر لشکر درخواست کرده بود که کم‌وکسری‌های توپ و توپچی و غیره در اورامان برطرف شود و برای جلوگیری از بروز اتفاقات بعدی، هرچه زودتر ترتیب ساخت قراولخانه در اورامان داده شود (سازمان اسناد، ش ۲۳۷۶-۲۹۵: ۱). البته خود فرهادمیرزا نیز متوجه شد که برای جلوگیری از تکرار وقایعی همچون شورش اورامی‌ها و مهار ایل جاف از ورود به کردستان، ایجاد چنین استحکاماتی ضروری است؛ پس به بنای قلعه لشکرآباد در محل خامیرآباد مریوان برای اردوی دولتی اقدام کرد (مردوخ، ۱۳۵۱: ۱۹۷/۲؛ ادوای، ۱۳۹۴: ۲۸). دستورالعمل دولت ایران درباره اورامان چنین بود که هر تعداد از قشون سواره و پیاده که لازم است در اورامان باقی بماند و تمام وسایل برای آنان فراهم شود و قشونی که لازم نیستند از آنجا مرخص شوند و بازگردند؛ همچنین حاکمی مناسب برای اورامان تعیین شود که البته این حاکم نباید از خانواده فراریان اورامان باشد (سازمان اسناد، ش ۲۱۱۰-۲۹۵: ۴).

ب. مقابله با دخالت‌های حاکم گروس در کردستان: افزون‌بر سرکوب اورامانی‌ها، معتمدالدوله حتی بزرگان خوانین کلیایی را برای خلاف اندکی که از آنها سر زده بود، دستگیر کرد و در کردستان به بند کشید. همچنین از ترس هیبت وی، خوانین کرمانشاه و گروس و افشار جرئت نکردند به اقدام خلافاکارانه‌ای دست زنند (مردوخ، ۱۳۷۹: ۴۲۵). مکاتبه‌های تندی که میان فرهادمیرزا و حسنعلی‌خان گروسی، وزیرمختار، ردوبدل شده است، از برتری‌جویی این دو شخصیت قاجاری در مقابل یکدیگر در امور کردستان نشان دارد. بخشی از مهم‌ترین نامه‌های سیاسی فرهادمیرزا معتمدالدوله مربوط به روزگار حکمرانی او در کردستان است که در آنها به امور سیاسی این ولایت پرداخته

۲۴۷، ۲۷۸ و ۲۷۹). او به شدت از مداخله یکی از غم‌ال حسنعلی‌خان، موسوم به آقاعبدالحسین مؤتمن که به نظر می‌رسد گروسی بوده است، در امور کردستان خشمناک و ناراضی بوده است و در نامه مورخ ۲۵ جمادی‌الثانی ۱۲۸۷/ق ۱۸۷۰م (نامه ۳۵ و ۳۹)، با او در این باره سخن گفته است و رفتار این شخص را که ملایی بوده است، مذمت کرده است (فرهادمیرزا، ۱۳۶۹: ۲۵۳، ۲۷۹).

ج. مطیع کردن عشایر جاف: جاف‌ها از قبایل مهم کردنژاد بودند که بنابه موقعیت جغرافیایی و حیات اجتماعی‌شان، در تاریخ منازعات سیاسی ایران و عثمانی در سده‌های طولانی همواره درگیر بودند. این قبیله از جمله قبایل کوچ‌رو در کانون مناقشه بین دولت بود (اردلان، ۲۰۰۵: ۳۱۸). در این دوره، ایل جاف در برخی از شهرهای عراق، مانند شهرزور و حلبچه، در عمل قدرت را در دست داشتند و به نوعی، بر اورامی‌های این دو شهر و مناطق دیگر اورامان عراق سلطه داشتند. از طرفی خوانین اورامان ایران، هم در نواحی مرزی مانند مریوان و هم در نواحی عراق، با ایل جاف درگیری مداوم داشتند (ر.ک: وقایع اتفاقیه، ش ۲۳۷: ۳؛ ش ۳۷۷: ۳؛ ش ۴۳۶: ۴؛ ش ۴۳۷: ۴؛ ش ۴۴۹: ۴). در برآوردی تخمینی، در این ایل چهل و پنج هزار خانوار و دوازده طایفه چادرنشین بودند که یکصد هزار سوار شجاع و رشید داشتند (دیوان‌بیگی، ۱۳۸۲: ۸۱).

در توافقات رسمی ایران و عثمانی در دوره قاجار، قبیله جاف در جایگاه قبیله‌ای که در کانون اختلاف بین دو دولت بود، موقعیت خود را همچون گذشته حفظ کرد تا برحسب موقعیت، به اختیار در شمار اتباع یکی از دولت‌ها قرار گیرد. این امتیاز به سران این قبیله اجازه می‌داد تا در مراتع و چراگاه‌های مرزهای ایران و

است. این مراسلات که حداقل هفت نامه را شامل شده است (فرهادمیرزا، ۱۳۶۹: نامه‌های ۲۱، ۳۰، ۳۲، ۳۴، ۳۵ و ۳۹) و به طور عمده به مداخلات حسنعلی‌خان در امور کردستان پرداخته است، به ویژه از این رو اهمیت دارد که شاهزاده در مقام دفاع از خود و نمایاندن حسن مدیریت خویش در اداره امور کردستان، همواره گزارش‌هایی از اوضاع این ایالت ارائه کرده است. حسنعلی‌خان از ایل کبودوند گروس و رئیس فوج گروس بود (بامداد، ۱۳۶۳: ۳۵۹/۱) که به نظر می‌رسد به بهانه دفاع از گروسی‌ها و همسایگی با کردستان، در امور آن ولایت دخالت می‌کرده است. مضمون مکاتبات حسنعلی‌خان و فرهادمیرزا از جدال دائمی آنها در کردستان حکایت دارد (بهزادی، ۱۳۸۰: ۴۳).

گروس بخش‌های شرقی و شمال‌شرقی استان کردستان کنونی را شامل می‌شود که شهرستان بیجار مرکز آن محسوب می‌شود. واژه گروس در ابتدا نام یکی از طوایف کُرد طرفدار صفوی بود و بعدها، بر ولایتی که پایگاه ایشان شد، اطلاق شد (آبادیان، ۱۳۹۲: ۱۶۰). این طایفه از دوره صفوی ریاست و حاکمیت ولایت گروس را در دست داشتند و در دوره قاجار نیز، حاکمان اصلی این ولایت بودند و در برخی تحولات کشور نقش مهمی ایفا کردند. در زمان امیرکبیر، حسنعلی‌خان پسر محمدصادق‌خان به ریاست سپاه گروس و حکومت آن ناحیه منصوب شد. شرح مأموریت‌ها و خدمات وی در این دوران، در منابع تاریخی آمده است (معیرالممالک، ۱۳۶۱: ۲۹ تا ۲۵؛ بامداد، ۱۳۶۳: ۳۵۹/۱ تا ۳۶۷).

فرهادمیرزا در نامه‌های خود به حسنعلی‌خان، به دخالت‌ها و «ترک‌تازی و نیزه‌بازی» وی در امور کردستان به علت «قرب جوار»، به شدت هشدار داده است و بر صاحب‌اختیاری خویش در کردستان تأکید ورزیده است (فرهادمیرزا، ۱۳۶۹: ۲۲۱، ۲۲۵ و ۲۲۶).

مربیان را به آتش کشیدند و به قتل و کشتار مردم پرداختند. این اقدامات به درگیری جاف‌ها با اورامانی‌ها منجر شد و مدتی ادامه یافت؛ به گونه‌ای که جاف‌ها حدود کردستان را ویران کردند و ولایت شهرزور و قزلبه‌شلیر از خاک عثمانی را نیز اشرار طرفین خراب کردند. در این درگیری‌ها کسان بسیاری از بین رفتند. ناگزیر والی کردستان لشکری را از اورامانی‌ها، بانه، مربیان و بعضی دیگر از بلوکات کردستان به سرداری میرزارضاعلی دیوان‌بیگی برای مقابله با عشایر جاف اعزام کرد (شیدا، ۱۳۸۳: ۲۵۲ تا ۲۵۶).

تداوم این وضعیت تا زمان به قدرت رسیدن فرهادمیرزا تنها بیان‌کننده این مطلب بود که اقدامات انجام‌شده در راستای محدود کردن قدرت آنان، موقتی و مقطعی بوده است و ولات اردلان اقدام قطعی انجام نداده است. این موضوع و گزارش‌هایی از اعتراض‌های اهالی به فرهادمیرزا از سوی و نیز تلاش برای تحکیم قدرت خاندان قاجار در نقاط متعدد کردستان از سوی دیگر، مهم‌ترین علت‌هایی بود که باعث شد فرهادمیرزا پس از غائله اورامی‌ها، در اقدامی متهورانه، دومین منشأ ناآرامی را در مرزهای کردستان سرکوب کند (شیدا، ۱۳۸۳: ۲۹۲). وی در نخستین اقدام خود، در دیداری با رؤسای جاف‌ها، آنان را به پذیرش تابعیت ایران و سکونت در کردستان دعوت کرد؛ اما چون آنان از پذیرش این درخواست خودداری ورزیدند، معتمدالدوله اعلام کرد که دیگر حق ورود به مراتع و چراگاه‌های خاک کردستان را نخواهند داشت (مردوخ، ۱۳۷۹: ۴۲۵).

حکمران سنندج در دومین اقدام خود و مقارن کوچ سالانه جاف‌ها، با تجهیز سپاه خود و تقسیم آنان به پنج گروه، هریک را در نقاط ورودی جاف‌ها مستقر کرد تا ورود آنان را مانع شوند (دیوان‌بیگی، ۱۳۸۲: ۸۱). حضور نیروهای دولتی در مراتع و چراگاه‌های سالانه

عثمانی جولان دهند. امتیازی که باعث می‌شد گاهی آنان با سوءاستفاده و بدون اعلام تابعیت رسمی از دولت‌ها، موجبات اذیت و آزار اهالی یکجانشین منطقه را فراهم آورند. آنان هرگاه از جانب یکی از دولت‌ها احساس خطر می‌کردند با اعلام تابعیت از طرف مقابل، خود را تحت چتر حمایت یکی از این دولت‌ها درمی‌آوردند؛ در نتیجه از تنبیه‌های سیاسی که متوجه آنها بود، رهایی می‌یافتند. مقارن اواخر حکومت بنی‌اردلان، سالانه قریب دوازده هزار نفر از جمعیت آنان در فصل‌های بهار و تابستان برای بیلاق به کوهستان‌های اطراف کردستان می‌آمدند (سنندجی، ۱۳۷۵: ۳۲۶؛ مردوخ، ۱۳۷۹: ۴۲۵). بهای این کوچ سالانه مقادیری مالیات بود که می‌بایست به کارگزاران والی سنندج می‌پرداختند که گاه از این پرداخت نیز سر باز می‌زدند. افزون‌براین، با دست‌اندازی به مزارع اهالی یکجانشین روستاهای سر راهشان، مزارع آنان را تخریب می‌کردند یا به تصرف خود درمی‌آوردند. در طول حکومت بنی‌اردلان و برای سالیان دراز، همواره این وضع ادامه یافت (دیوان‌بیگی، ۱۳۸۲: ۸۰؛ اردلان، ۲۰۰۵: ۳۱۹). در خاطرات احتشام‌السلطنه آمده است که بیلاق ایل جاف در ولایت کردستان بود و تا دو فرسخی سنندج می‌آمدند. آنان «مالک‌الرقاب و مختار» بودند و آنچه می‌خواستند، انجام می‌دادند و کسی قدرت دم‌زدن نداشت. فوج ظفر برای تأمین انتظامات به نواحی جاف‌نشین می‌رفتند؛ اما جاف‌ها آنها را همانند نوکر و پیشخدمت به کار می‌گرفتند. رئیس این ایل نه از عثمانی حساب می‌برد و نه از ایران (احتشام‌السلطنه، ۱۳۶۷: ۴۴۲).

حدود سال ۱۲۷۷ ق/ ۱۸۶۱ م و با قتل حمه‌احمدبیگ، از بزرگان جاف که در درگیری با مردم مربیان کشته شد، عشایر جاف به مربیان روی آوردند و به غارت و چپاول پرداختند. آنها زراعت و علوفه خان‌های فراری

در این زمان کارپردازان ایالت از قبیل وزیر، معتمد، دیوان‌بیگی، داروغه، وکیل، خوانین والی‌زاده اردلان و هرکس که در دستگاه این والیان جاه و مقامی داشت، به رعایای دهات و اتباع خود هر طور می‌خواست زورگویی می‌کرد و جریمه می‌گرفت. آنان در خانه‌های خود زندان و آلات شکنجه، مانند کُنده و زنجیر، داشتند و در این زندان‌ها رعیت را به کُنده و زنجیر می‌کشیدند و شکنجه می‌کردند و به مراجع قضایی دارالایاله رجوع نمی‌کردند (سنندجی، ۱۳۷۵: ۳۲۴). زمانی که معتمدالدوله از این وضعیت آگاه شد، برای جمع‌آوری این آلات و تخریب محبس‌خانه‌ها دستور صادر کرد و تهدید کرد که چنانچه اخباری از تکرار این اقدامات به وی برسد، متمردان فرمانش را مجازات خواهد کرد (سنندجی، ۱۳۷۵: ۳۲۵). معتمدالدوله این اقدامات را نشانه‌ی نوعی از تقسیم قدرت میان حکمران کردستان و وابستگان به دستگاه حکومت محلی می‌دانست. اقدامی که نه‌تنها با تحکیم موقعیت او در ولایت تحت امرش منافی بود، بلکه به رواج و گسترش قوانین قضایی ناعادلانه در کردستان منجر شده بود.

بنابه گزارشی، معتمدالدوله به‌شخصه از طلوع آفتاب تا هنگام ظهر به عرایض مردم رسیدگی می‌کرد و جز روزهای جمعه هیچ تعطیلی در کار قرار نداده بود. هر روز سه ساعت به غروب مانده، تمام بزرگان و اعیان در حضور وی حاضر بودند و به کسی اذن جلوس نمی‌داد. او از زنان خدمه‌ی اندرونی خود، زنی کردستانی به نام پریجان را در مقام خبرچین قرار داده بود و وقت‌وبی‌وقت او را به خانه‌های علما و اعیان و به میان بازار و شهر می‌فرستاد تا اخبار لازم را برای وی آورد و به‌این‌طریق، از تمامی حوادث شهر آگاه می‌شد. هیچ مأموری قدرت نداشت که از اقدام این زن در سرکشی به خانه‌ها و اماکن مدنظر جلوگیری کند (سنندجی، ۱۳۷۵: ۲۸۰).

جاف‌ها، برای آنان زنگ خطری بود تا برای تداوم کوچ‌های سالانه خود، در برابر اقتدار حاکم جدید کردستان سر تسلیم فرود آورند؛ از این‌رو، سران قبیله جاف بدون درگیری دست از اقدامات ناصواب خود برداشتند و به پرداخت تعهدات مالی خویش متعهد شدند. تعهداتی که پیش‌ازین به پرداخت آن بی‌اعتنا بودند؛ اما این اقدام بی‌نتیجه بود. جاف‌ها چون از این طریق فایده‌ای نبردند، به مقابله دست زدند؛ ولی در جریان رویارویی با نیروهای فرهادمیرزا شکست سنگینی را متحمل شدند (وقایع‌نگار، ۱۳۸۴: ۱۵۲). از آن زمان تا سالیان پس از دوران زمامداری معتمدالدوله، حکام پس از او نیز هر ساله به اعزام این سپاه به معابر ورودی این قبیله ادامه دادند (سنندجی، ۱۳۷۵: ۳۲۸) و با این ترفند، آنان را از دست‌اندازی به جان و مال اهالی مناطق مرزی مریوان و حومه بازداشتند. در پی رویارویی موفقیت‌آمیز معتمدالدوله، اهالی به بازسازی مناطق تخریبی پرداختند و بسیاری از روستاهای آن مناطق آباد شد. به‌پاس قدردانی از زحمات معتمدالدوله، یکی از روستاهای منطقه را فرهادآباد نام‌گذاری کردند (سنندجی، ۱۳۷۵: ۳۲۸؛ مردوخ، ۱۳۷۹: ۴۲۵). با این تدبیر، شاهزاده قاجار برای سالیان متمادی پس از خود نیز اهالی را از تاخت‌وتازهای جاف‌ها در امان نگاه داشت. او بیمناک‌شدن ایل جاف و مطیع‌شدن سایر طوایف را از آثار قدرت و علامات شوکت خود دانسته است (فرهادمیرزا، ۱۳۶۹، نامه ۳۲: ۲۲۱). با سرکوب شورش جاف، فرهادمیرزا و سران سپاه از دولت نشان و حمایل و اضافه‌ی مواجب دریافت کردند (سازمان اسناد، ۱۳۸۸ق: ۱).

د. لغو قوانین قضایی ناشایست: پیش از ورود معتمدالدوله به کردستان، یکی از رسوم رایج و ناشایست در آنجا رواج برخی از احکام نادرست بود.

فرهادمیرزا در باب عدالت‌گرایی و اصلاحات خود، خطاب به حاکم گروس نوشته است: «کمتر کسی مثل من پیدا می‌شود که از هزار تومان نقد و یک قطار قاطر محمدبیگ چشم ببوشد که حبیب‌باباجانی به سلامت جانی در ببرد و از هزار تومان اسمعیل‌خان بگذرد که طلبکاران بیچاره والی سرشان بی‌کلاه نماند». سپس چنان به خودستایی در این باره پرداخته است که اظهار کرده است: «خداوند قادر در شش روز آسمان و زمین را تقدیر فرمود. اگر این بنده حقیر این ولایت را در شش سال به تحت قاعده بیاورد، انشاءالله محل بحث و ایراد نیست» (فرهادمیرزا، ۱۳۶۹، نامه ۳۴: ۲۴۷).

هم در میان قلعه دایر کرد (سنندجی، ۱۳۷۵: ۴۲). به تأسی از شاهزاده، محمدعلی‌خان ظفرالملک حاکم این بلوک نیز چندین اطاق خوب و یک حمام کوچک نظیف در میان قلعه ساخت و بیرون از قلعه کاروانسرای بزرگی ایجاد کرد که هم جای تجار و کسبه آبادی بود و هم بارانداز قافله و جای کاروانیان. وی رشته قنات دیگری هم احداث کرد و در جلوی آن باغ بزرگی دارای انواع درختان مثمر و غیرمثمر ایجاد کرد. همچنین در پایین قلعه، آسیابی دایر کرد که رفاه قشون مأمور و اهالی آبادی را باعث شد (سنندجی، ۱۳۷۵: ۴۲).

۲. اقدامات عمرانی

فرهادمیرزا معتمدالدوله در ایام حکمرانی خود بر کردستان، یکسری اقدامات عمرانی و تأسیساتی در این ایالت انجام داد که در راستای تدابیر تأمینی و تثبیت حاکمیت خود بر منطقه بود. از جمله مهم‌ترین این اقدامات عبارتند از:

الف. بنای قلعه لشگرآباد: در سال ۱۲۸۹ ق/ ۱۸۷۲ م، یعنی دو سال پس از سرکوبی طایفه جاف، معتمدالدوله به منظور جلوگیری از ورود و خروج آنان، به بنای قلعه لشگرآباد در نزدیکی یکی از معابر ورودی اقدام کرد (اردلان، ۲۰۰۵: ۳۲۲). او با زحمت بسیار چهار عراده توپ نُه پوندی به قلعه میروان انتقال داد و قلعه را مستحکم کرد؛ نیز با اشاره دولت، در طرف غربی قلعه قصبه‌ای بنیاد کرد و صد خانوار از زبده طوایف معتبر آنجا و سادات و مشایخ را کوچانید و در آبادی جدید ساکن کرد و یک حمام و یک مسجد خوب هم در آن دایر کرد و برای تأمین آب حمام و مسجد رشته قناتی احداث کرد و قنات را به درون قلعه برد. آب‌انبار بسیار بزرگی نیز برای مواقع ضروری ساخت که از آب قنات پر می‌شد. افزون‌براین، از آب این قنات حوض بزرگی

ب. بنای سربازخانه: از دیگر اقدامات عمرانی معتمدالدوله بنای سربازخانه بود. این سربازخانه در خود شهر سنندج و به منظور رفاه و آسایش سربازهای دولتی بنا شد. سربازخانه روبه‌روی قلعه حکومتی ساخته شد و ظرفیت اسکان یک فوج سرباز را در خود داشت. در طرف غربی سربازخانه، نقاره‌خانه واقع بود که از بناهای امان‌الله‌خان بزرگ بود و هر روز هنگام غروب آفتاب در آنجا نقاره زده می‌شد و کرنای نادری نواخته می‌شد (مردوخ، ۱۳۷۹: ۴۲۷). کرزن در مشاهده شهر سنندج به این سربازخانه اشاره کرده است که در آنجا بر نقطه‌ای مرتفع در مرکز شهر واقع بوده است. به‌نوشته وی، در آنجا دو فوج گرد هر کدام شامل ۸۰۰ نفر مستقر بودند و توپخانه‌ای هم داشتند و فرهادمیرزا، حاکم کردستان، در عمارت باشکوهی منزل داشت (کرزن، ۱۳۴۹: ۷۰۴). فرهادمیرزا بنای این سربازخانه را از کارهای خود می‌دانست و برای اتمام آن تلاش می‌کرد (فرهادمیرزا، ۱۳۶۹، نامه ۳۴: ۲۴۷).

ج. بازسازی قلعه شاه‌آباد میروان: بازسازی قلعه شاه‌آباد که به لحاظ نظامی و دفاعی اهمیت خاصی داشت، از

گندم نیز فرصت را غنیمت شمردند و قیمت این محصول را افزایش دادند؛ به گونه‌ای که قیمت گندم از خرواری دو تومان به دوازده تومان رسید و زندگی فقرا و مهاجرانی که به کردستان آمده بودند، دشوار شد. معتمدالدوله ابتدا کوشش کرد با تقسیم نیازمندان بین اغنیا و ثروتمندان شهر و نیز تحت تکفل خود قراردادن بخشی از آنها و حتی اسکان نیازمندان در ساختمانی اجاره‌ای، ملاکان را به کاهش قیمت گندم وادار کند؛ اما چون نتیجه‌ای نداشت ابتکار عمل را به دست گرفت و برای جلوگیری از گسترش تلفات انسانی، به ایجاد ادارهٔ ارزاق اقدام کرد (مردوخ، ۱۳۷۹: ۴۲۶).

در راستای همین اقدام، وی ملاکان و بزرگان محلی را به فروش اجباری گندم به این اداره ملزم کرد تا از این طریق، هم از افزایش قیمت گندم جلوگیری کند و هم نیاز اهالی و مهاجران را تأمین کند. اقدامی که به کاهش میزان تلفات جانی در منطقه منجر شد. معتمدالدوله خود تمام مخارج تجهیز و کفن کردن فوت‌شدگان این بیماری و قحط و غلا را پرداخت کرد. تا پیش از اقدام معتمدالدوله در توزیع گندم میان نیازمندان، آمار تلفات مردم در این حادثه سه‌هزار نفر اعلام شده است (مردوخ، ۱۳۷۹: ۴۲۶).

۳. اقدامات اقتصادی

الف. یکسان‌سازی اوزان و مقادیر: به گزارش منابع محلی، مقارن ورود فرهادمیرزا به کردستان، در سراسر کردستان اوزان و مقادیر یکسانی وجود نداشت و در مکان‌های مختلف، کیل و پیمان‌های متعدد استفاده می‌شد (اردلان، ۲۰۰۵: ۳۲۶). این موضوع افزون‌بر نابسامانی اقتصادی و اختلال در معاملات محلی و غیرمحلی، زمینهٔ ظلم و ستم را برای کم‌فروشان و گران‌فروشان فراهم می‌آورد تا در تعدی به مظلومان دستشان بازتر باشد. معتمدالدوله به‌منظور پایان‌دادن به

کارهای فرهادمیرزا بود. خود وی بارها به اهمیت آن اشاره کرده است. دیوار قلعه به قطر سه ذرع، از آهک و سنگ بود و پنج ذرع ارتفاع داشت و از نگاه وی، این بازسازی «کمتر از فتح اورامان» نبود (فرهادمیرزا، ۱۳۶۹: ۲۰۱). وی معتقد بود که بنای این قلعهٔ دیوانی ترس و نگرانی حکام اورامان را موجب شد و آنها قصد داشتند قلعه را تصرف کنند و محمدباقرخان حاکم مریوان را دستگیر و مریوان را خراب کنند. از این رو فرهادمیرزا به ساختن این قلعه و رفتن به مریوان، با تمام خطرهایی که برای او رخ داد، اهتمام داشت تا در ارکان شورشیان خلل اندازد (فرهادمیرزا، ۱۳۶۹: ۱۹۸ و ۱۹۹). وی با عبارت «الحمدلله قلعه ساخته شد، سیورسات قشون خوب رسید، لشکری و سران لشکر مظفر و شادکام برگشتند» (فرهادمیرزا، ۱۳۶۹: ۲۴۷، ۲۲۱) از پایان کار قلعه یاد کرده است. این قلعه در اصل در زمان امان‌الله‌خان ثانی، والی کردستان، بنا شد. پس از اینکه امان‌الله‌خان ثانی اورامی‌ها را شکست داد، در سال ۱۲۸۲ق/۱۸۶۵م دولت یک نفر مهندس را مأمور کرد و به والی حکم اکید کرد که در مریوان قلعه‌ای محکم ایجاد شود. پس از تهیهٔ اسباب و ملزومات، این قلعه در مدت شش‌ماه به اتمام رسید و به شاه‌آباد موسوم شد (سنندجی، ۱۳۷۵: ۲۷۱).

د. بنای ادارهٔ ارزاق: در اواخر سال ۱۲۸۷ق/۱۸۷۰م تا اوایل سال ۱۲۸۸ق/۱۸۷۱م، بیماری وبا به مدت سه‌ماه در کردستان و نواحی اطراف آن شیوع یافت. از مهم‌ترین تبعات این حادثه، کمبود غلات و رواج قحطی بود. در وضعی که کردستان و بلوکات آن با کمبود آذوقه روبه‌رو شده بودند، حدود چهارهزار نفر از جمعیت دیگر ولایات و باگرفتهٔ همدان، خمسه و مهربان به کردستان روی آوردند (سنندجی، ۱۳۷۵: ۳۱۲؛ مردوخ، ۱۳۷۹: ۴۲۶). در چنین وضعی، صاحبان

۳۲۳ و ۳۲۴). وی برخی از رسوم غیرمعارف را برانداخت. رسومی که بر مردم فشار مالی وارد می‌کرد. رسم خانه‌شمار یا به زبان محلی درمالانه، یکی از مالیات‌های مرسوم در کردستان بود که از گذشته‌های دور تا زمان ورود فرهادمیرزا رواج داشت (مردوخ، ۱۳۷۹: ۴۲۷، فرهادمیرزا، ۱۳۶۹: ۲۴۷). طبق این رسم، در سنندج مالیات‌بگیران هر ساله خانه‌های شهر را شمارش می‌کردند و بسته به وضع اقتصادی صاحب‌خانه، درخواست وجهی نقدی می‌کردند (وقایع‌نگار، ۱۳۸۴: ۱۵۵). به تعبیر فرهادمیرزا «از عجزه و مساکین که به کدّ یمین نان جوین نمی‌یافتند، می‌گرفتند و از صاحبان ثروت و غنا مطالبه نمی‌کردند» (فرهادمیرزا، ۱۳۶۹: ۲۴۷).

منابع محلی در برآوردی، میزان دریافتی حکام محلی را از این طریق پانزده هزار تومان ذکر کرده‌اند (مردوخ، ۱۳۷۹: ۴۲۷). اهالی این نوع مالیات را تعدی و اجحاف در حق خود می‌دانستند و از رسوم ناپسند می‌شناختند؛ بنابراین با وساطت یکی از چهره‌های مذهبی محل، لغو آن را از شاهزاده درخواست کردند. پیرو این درخواست، فرهادمیرزا فرمان داد تا حکم نسخ این نوع مالیات را برای همیشه بنویسند و در مسجد دارالاحسان سنندج نصب کنند (فرهادمیرزا، ۱۳۶۹: ۴۲۷؛ سنندجی، ۱۳۷۵: ۳۲۵؛ فرهادمیرزا، ۱۳۶۹: ۲۴۷). معتمدالدوله برای جلوگیری از فشار مالی و اجحاف کارگزاران به مردم، با اتکاء به عقل و کفایت خود، به امور مهم ولایت و حواله و اطلاق مالیات و تعیین حکام جزء و مباشران بلوکات پرداخت و به سرعت به تمام مالیات و معامله ولایتی آگاهی یافت و خود به‌شخصه «جزوی و کلی امورات را قرار می‌داد و به تمام عرایض و دعاوی مردم رسیدگی می‌کرد» (سنندجی، ۱۳۷۵: ۲۷۷). او وزیر و پیشکار نداشت. میرزا اسماعیل علی‌آبادی درجه وزارت داشت؛ اما جز

این وضعیت، دستور داد یک‌هزار من آهنی، هریک برابر نهصد مثقال، ساختند و پس از مهرزدن بر آنها، در نواحی مختلف کردستان توزیع کردند (سنندجی، ۱۳۷۵: ۳۲۵؛ مردوخ، ۱۳۷۹: ۴۲۷). سنگ و اوزانی که وی به این شکل منتشر کرد، به سنگ شاهزاده شهرت یافت و تا سالیان مدیدی پس از او، استفاده از آن همچنان در کردستان رایج بود (مردوخ، ۱۳۷۹: ۴۲۷). فرهادمیرزا در یکی از نامه‌های خود اشاره کرده است که اندکی زمان می‌برد تا در کردستان «ناتمامی امور تمام شود... و مکابیل و موازین این سرزمین صحیح شود» (فرهادمیرزا، ۱۳۶۹: ۲۴۷).

ب. منسوخ کردن رسم خانه‌شمار: آن‌گونه که از گزارش‌ها به دست می‌آید در ایام حکومت والیان اردلان، البته در اواخر این خاندان، «کردستان چندان امنیت نداشت و کسی صاحب جان و مال و ملک و ناموس» خود نبود و همه امور مردم «در قبضه اقتدار ولات و اختیار وزیر و وکیل و مباشرین والی بود و به هر وقت و به هر اسم و رسم» که میل داشتند به مردم فشار مالی وارد می‌کردند و به اذیت و آزار آنان می‌پرداختند. از این رو به قیمت رفاه خود، رعیت را بیچاره می‌کردند و به علت زیاده‌ستانی «مالیات و مرسومات و تکالیف گران والیان و کارگزاران او، غالب املاک و دهات کردستان خراب و خالی از سکنه» شده بود. کارگزاران شش‌دانگ یک ملک را که بیست‌هزار تومان می‌ارزید به زور، به قیمت بیست تومان از مردم می‌خریدند و کسی جرئت نداشت که پول نقد و نقدینه خود را آشکار کند و از ترس، آن را در زیر خاک پنهان می‌کرد. به‌طور خلاصه، پریشانی مردم به انتها رسیده بود. تا اینکه ناصرالدین‌شاه با مشاهده اوضاع به چاره کار تصمیم گرفت و فرهادمیرزا معتمدالدوله را به حکومت کردستان گماشت (سنندجی، ۱۳۷۵:

در کار حواله و اطلاق مالیاتی در سایر کارها دخالت نمی‌کرد. فرهادمیرزا رجال متشخص و محترمی را شامل مستوفی، صندوق‌دار، فراشباشی، امیرآخور، معتمد، کشیکچی‌باشی و دیگران در کنار خود داشت که «همه تربیت‌شده و باشعور بودند» و با مردم در کمال سلم و صفا رفتار می‌کردند. وی تأکید کرده بود که کارگزارانش وارد اختلافات مذهبی نشوند. او به هریک از اهالی بومی به‌اندازه‌ی لیاقتی که داشت، شغلی درخور داده بود و سعی می‌کرد که کسی بیکار نماند. به همین علت، «عموم اهالی از این شاهزاده منصف و عادل بی‌نهایت امیدوار و خوشدل بودند» (سنندجی، ۱۳۷۵: ۲۷۷ و ۲۷۸)..

فرهادمیرزا در یکی از مکاتبات خود، نامه‌ی ۳۵، به نابسامانی وضعیت کشاورزی کردستان در سال ۱۲۸۷ق/۱۸۷۰م، به‌علت سرمازدگی و ملخ‌زدگی محصولات و نیز نیامدن باران و نقصان آب رودها اشاره کرده است (فرهادمیرزا، ۱۳۶۹: ۲۵۴). در نامه‌ی ۲۶ که در ذی‌القعدة ۱۲۸۵ق/۱۸۶۸م به مستوفی‌الممالک نوشته است، ضمن ارائه‌ی گزارشی از چگونگی جمع‌آوری مالیات در کردستان، از وی درباره‌ی اختصاص قسمتی از مالیات این ولایت به بازسازی قلعه‌ی مریوان کسب تکلیف کرده است (فرهادمیرزا، ۱۳۶۹: ۱۷۹)؛ نیز در نامه‌ی ۲۴ به علی‌اکبرخان مباشر جوانرود به تاریخ ۱۴شوال ۱۲۸۵ق/۱۸۶۸م، از تعلق آقامحمود نامی که وظیفه‌ی گردکردن مالیات را برعهده داشت، شکایت کرده است. او برای رسیدگی به حساب آقامحمود، میرزا عبدالوهاب را به کردستان گسیل کرد (فرهادمیرزا، ۱۳۶۹: ۱۶۷ و ۱۶۸). فرهادمیرزا در این نامه بر صلاح دولت و نظم سرحد و امنیت و آسودگی ولایت کردستان تأکید ورزیده است (فرهادمیرزا، ۱۳۶۹، نامه ۳۹: ۲۷۸).

به‌احتمال این‌گونه اقدامات موجب شده است که سنندجی عدل و انصاف معتمدالدوله را به‌حدّ کمال ذکر کند و بر این عقیده باشد که در مدت حکومت او در کردستان، امنیت و انتظام شهر و سرحدات درنهایت درجه بود؛ چنان‌که اگر یک نفر کاسب یهودی با چوبدست با هزار تومان نقد و جنس، در تمام بلوکات و سرحدات سفر می‌کرد، کسی از دزد و اشرار و راهزنان جرئت نداشت به او آسیبی برساند. امنیت هر دو اورامان به‌گونه‌ای شده بود که دو نفر از فراشان شرف‌الملک همراه با میرزارضاعلی دیوان‌بیگی تمام مالیات و وجوهات دیوانی آنجا را دریافت می‌کردند. مردم کردستان در خاک عثمانی چنان قدر و منزلتی یافته بودند که کسی قدرت نداشت دیناری به مسافران و رعایای کردستان تعدی کند و اگر مشکلی رخ می‌داد، با پیگیری مصرانه‌ی معتمدالدوله از حکام عثمانی مسترد می‌شد (سنندجی، ۱۳۷۵: ۳۲۲ و ۳۲۳).

نتیجه

آنچه گذشت شرحی از اقدامات فرهادمیرزا معتمدالدوله در دوره‌ی زمامداری در کردستان اردلان بود. تعیین وی در راستای سیاست ناصرالدین‌شاه قاجار در براندازی حکومت محلی اردلان و تمرکز قدرت در دولت مرکزی و گماردن شاهزادگان قاجاری در رأس ایالت‌ها صورت گرفت. با حکومت معتمدالدوله، دوران امارت دیرپای والیان اردلان در کردستان به انتها رسید و دوره‌ی والیان حکومت مرکزی آغاز شد. بی‌کفایتی آخرین والیان اردلان و شورش‌های پی‌درپی حکام اورامان و ناتوانی اردلان‌ها در جلوگیری از شورش‌ها، سیاست قاجارها را در براندازی این حاکم‌نشین تقویت کرد؛ ضمن اینکه با برافتادن حکومت‌های گردی قلمرو عثمانی، وظیفه‌ی مزدداری اردلان‌ها نیز برای قاجارها

دیگر مطرح نبود. ضعف و سستی آخرین والی اردلان، یعنی غلامشاه خان و فشارهای مالی او بر مردم زمینه بروز نارضایتی را در میان برخی از بزرگان بلوکات کردستان، به ویژه اورامان، فراهم کرد و تهاجم و تعدی سرکشان و یاغیان و طوایف گوناگون را به این ایالت باعث شد. در نتیجه این اوضاع، در کردستان آشوب و ناامنی افزایش یافت و دامنه اعتراض و نارضایتی مردم و برخی از علما و بزرگان کردستان به دربار کشیده شد. این وضعیت نیز بر عزم پادشاه قاجار در قاجاری کردن حکومت کردستان تأثیر گذاشت..

با چنین پیشینه‌ای، معتمدالدوله که مورخان بر درایت و تدبیر و علم و فضل او تأکید کرده‌اند در ایام حکمرانی خود با سرکوب شورش اورامان، دستگیری و به قتل رساندن سران این شورش، مهار کردن تاخت و تازهای ایل جاف، جلوگیری از تعدی و تجاوز همسایگان به کردستان و تأسیس پایگاه‌های نظامی، اوضاع این ایالت را به نظم و آرامش درآورد. وی با اتخاذ شیوه سخت‌گیرانه در برابر سرکشان و یاغیان، مدارا و رسیدگی به احوال مردم، برانداختن رسوم مالیاتی ناروا و جلوگیری از اجحاف‌های مالی، دوره‌ای از امنیت و آرامش را در حوزه حکمرانی خویش برقرار کرد؛ به گونه‌ای که مردم پس از سال‌های طولانی که در ناامنی و فشار بودند احساس آرامش کردند و به واسطه ابهت و سطوت وی، مهاجمان نیز از دست‌اندازی به کردستان خودداری کردند. این امر رونق کار و فعالیت را در کردستان باعث شد و آوازه این ایالت در همه جا پیچید؛ چنان‌که مردم ایالات همجوار در مشکلات پیش آمده، به این ایالت رو می‌آوردند تا در امنیت و رفاه موجود در آنجا روزگار خویش را بگذرانند. معتمدالدوله شش سال حاکم بلامنازع کردستان بود و در سال ۱۲۹۱ ق/ ۱۸۷۴ م، طبق فرمان ناصرالدین شاه، از

حکومت کردستان معزول شد.

در مجموع، دوران حکومت معتمدالدوله در کردستان برای قاجارها دوره‌ای از تغییر حاکمیت محلی را به ارمغان آورد و باعث پیوستگی این ایالت به حکومت مرکزی شد. دوره‌ای که برای حکومت قاجار توأم با آرامش و ثبات بود. همچنین دوره‌ای از آرامش و امنیت و سربلندی را برای مردم کردستان رقم زد که هم مورخان محلی گرد و هم مورخان رسمی از این دوره به نیکی یاد کرده‌اند و خدمات او را در کردستان ستوده‌اند.

پی‌نوشت

۱- در حدیقه ناصری، کردستان دارای یک شهر و هفده بلوک و هفده طایفه معرفی شده است (وقایع‌نگار، ۱۳۸۴: ۲۵).

۲- درباره ایل جاف پژوهش مستقلی در گستره تاریخی سده دهم تا پانزدهم قمری صورت گرفته است. صالحی، امیر، (۱۳۹۰)، ایل جاف از دوره صفوی تا پایان دوره پهلوی، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد، دانشگاه بیرجند.

۳- سلاطین اورامان از یکی از خاندان‌های متنفذ محلی منطقه اورامان برخاسته بودند. برخی پژوهشگران آنها را شاخه‌ای از خاندان اردلان دانسته‌اند (اردلان، ۱۳۸۷: ۲۴۶)؛ اما عده‌ای دیگر چنین دیدگاهی ندارند (بابانی، ۱۳۷۷: ۹۶؛ هه‌ورامانی، ۱۳۸۱: ۵۷۱). قاضی عبدالله مردوخی اظهار می‌کند که در تذکره-السلطین قدیم و روایات شفاهی، بهمن سرسلسله این سلاطین به سلسله کیانیان منتسب شده است؛ اما وی با رد این گزارش و تحلیل و تعلیل براساس زمان تولد بهمن، این انتساب را عقل‌پذیر نمی‌داند (شیدا، ۱۳۸۳: ۱۱۲). قاضی انتساب بهمن به خاندان شاهی را رد نمی‌کند؛ اما به گونه‌ای دیگر در پی

اهالی ابقاء نکنند و از ملک و قالی و قالیچه و پول تا زن و فرزند مردم تعدی نکنند. رفتار حکام و فرمانروایان و فرستادگان و مأموران دولتی در کردستان چنان آن مردم مطیع و نجیب را به ستوه آورده بود که به واسطه اعمال ناشایست و تعدیات مفرط، آبرویی برای دولت و حیثیتی برای حکومت باقی نمانده بود و اهالی از هر طرف درصدد بودند راهی برای نجات خود پیدا کنند و بیشتر به فکر فرار به خاک عثمانی می‌افتادند... (احتشام‌السلطنه ۱۳۶۷: ۴۴۱). وی سپس می‌نویسد: اورامی‌ها در اورامانات و مریوانی‌ها در مریوان، در کوهستان‌ها پناه داشتند. نه عثمانی بودند و نه ایرانی و در مواقع لزوم از هیچ‌یک از دو دولت فرمانبری و اطاعت نمی‌کردند و هرگاه احیاناً یکی از حکام کردستان قصد سرکوبی اوراماتی‌ها و مریوانی‌ها را می‌کرد، طوایف دو محال بر او می‌تاختند و خیمه و خرگاه حاکم را غارت می‌کردند؛ چنان‌که با فرهادمیرزا معتمدالدوله چنین کردند (احتشام‌السلطنه، ۱۳۶۷: ۴۴۱ و ۴۴۲).

۹- ایل جاف که در جوانرود و قصرشیرین و ماهی‌دشت و سلیمانیه و اربیل می‌زیستند، به دو تیره بزرگ بخش‌بندی می‌شدند: ۱. جاف مرادی شامل ۳۲ شاخه؛ ۲. جاف جوانرود شامل ۱۲ شاخه. در میان جاف‌ها، تیره دیگری هم به نام بگ‌زاده خوانده می‌شد که رهبری ایل جاف با این گروه بوده است (احتشام‌السلطنه، ۱۳۶۷: ۴۶۵-حاشیه).

۱۰- سنندجی میزان این مالیات را از هر خانه بین دوهزار تا پنج‌هزار دینار و یک تومان ذکر می‌کند. وقایع‌نگار کردستانی بین دوهزار تا پانزده‌هزار از هر خانوار عنوان کرده است. درحالی‌که مردوخ جمیع مالیات دریافتی را بالغ بر پانزده‌هزار تومان محاسبه کرده است.

توجیه قدرت‌گیری سلاطین است. بر پایه گزارش وی، قدرت‌گرفتن بهمن در هورامان نه به واسطه نسب شاهی بلکه با تفویض قدرت از سوی یکی از پیران بزرگ، بر مردم هورامان رسمیت یافت (شیدا، ۱۳۸۳: ۱۱۱ تا ۱۱۹). آغاز حکمرانی این خاندان به‌طور دقیق روشن نیست؛ اما آنچه مسلم است اینکه در قرن چهارم قمری این منطقه دارای حکمران بوده است که امیر نامیده می‌شده است و در مقایسه با سایر مناطق کردستان، در اورامان نظم امور سیاسی و برقراری قوانین اجتماعی قدمتی دیرینه دارد (سلطانی، ۱۳۷۲: ۳۱/۲).

۴- به‌نقلی، از زمان شاه‌اسماعیل اول لقب سلطان (سان) گرفتند (مردوخ، ۱۳۷۹: ۶۹) و به‌نقلی دیگر، نادرشاه لقب سلطانی را به حکام بانه و هر دو اورامان داد (سنندجی، ۱۳۷۵: ۳۸).

۵- در دوره صفویه، حاکم ناحیه هورامان با مرکزیت قلعه هورامان تخت بر هر دو ناحیه حکومت می‌کرد.

۶- امروزه در تقسیمات کشوری ایران، هورامان به دو استان کردستان و کرمانشاه تعلق دارد. قسمت‌هایی به نام هورامان دزلی، هورامان تخت و هورامان رزاب در کردستان قرار دارند و هورامان لهون در کرمانشاه است. بخش دوم هورامان در کردستان عراق واقع شده است که سرتاسر مناطق مرزی و شهر و روستاهای همجوار را دربرمی‌گیرد (هورامی، ۱۳۸۶: ۷۹ و ۸۰؛ ادوای، ۱۳۹۵: ۷۶ و ۷۷).

۷- محمدشاه قاجار خواهر خود طوبی‌خانم را به همسری رضاقلی‌خان، پسر خسروخان ناکام والی کردستان، درآورد (سنندجی، ۱۳۷۵: ۲۱۵).

۸- بعدها که احتشام‌السلطنه به حکومت کردستان منصوب شد، اشاره کرد که اطاعت عمومی مردم کردستان از اوامر دولت موجب شده است که ولات و حکامی که مأمور کردستان می‌شوند، به هیچ چیز

کتابنامه

الف. کتاب‌های فارسی

- براون، ادوارد، (۱۳۸۶)، یکسال در میان ایرانیان، ترجمه مانی صالحی علامه، چ ۳، تهران: اختران.
- دیوان‌بیگی، میرزا حسین‌خان، (۱۳۸۲)، خاطرات دیوان‌بیگی از سال‌های ۱۲۷۵ تا ۱۲۷۷ قمری (کردستان و طهران)، به کوشش ایرج افشار و محمدرسول دریاگشت، تهران: اساطیر.
- رزم‌آرا، علی، (۱۳۲۰)، جغرافیای نظامی کردستان، بی‌جا: بی‌نا.
- _____، (۱۳۸۷)، عملیات اورامان پاییز و زمستان ۱۳۱۰ش، به کوشش کامبیز رزم‌آرا و کاوه بیات، تهران: پردیس دانش و پژوهش شیرازه.
- سپهر، محمدتقی لسان‌الملک، (۱۳۷۷)، ناسخ‌التواریخ (تاریخ قاجاریه)، به اهتمام جمشید کیانفر، ج ۲، تهران: اساطیر.
- سلطانی، محمدعلی، (۱۳۷۲)، جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان (ایلات و طوایف کرمانشاهان)، ج ۲، تهران: مؤلف.
- سندجی، میرزا شکرالله فخرالکتاب، (۱۳۷۵)، تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، چ ۲، تصحیح حشمت‌الله طیبی، تهران: امیرکبیر.
- شیدا (مردوخی)، قاضی عبدالله، (۱۳۸۳)، تاریخ سلاطین هورامان، به کوشش احمد نظیری، سندج: پرتویان.
- فرهاد میرزا معتمدالدوله قاجار، (۱۳۶۷)، زنبیل، به همت محمد رضانی، چ ۲، تهران: پدیده «خاور».
- _____، (۱۳۶۶)، سفرنامه فرهاد میرزا، تصحیح تحشبه غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: علمی.
- _____، (۱۳۶۹)، منشآت، به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: علمی.
- کرزن، جرج. ن، (۱۳۴۹)، ایران و قضیه ایران، ترجمه غ. وحید مازندرانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- آصف، محمد هاشم، (رستم‌الحکما)، (۱۳۵۲)، رستم‌التواریخ، تصحیح، تحشبه و توضیحات محمد مشیری، چ ۲، تهران: بی‌نا.
- احتشام‌السلطنه، (۱۳۶۷)، خاطرات احتشام‌السلطنه، به کوشش محمدمهدی موسوی، چ ۲، بی‌جا: زوار.
- اردلان، شیرین، (۱۳۸۷)، خاندان کرد در تلاقی امپراطوری‌های ایران و عثمانی، ترجمه مرتضی اردلان، تهران: تاریخ ایران.
- اردلان، مستوره، (۲۰۰۵)، تاریخ الأکراد با مؤخره میرزا علی‌اکبر وقایع‌نگار، ویرایش جمال احمدی‌آیین، اربیل: آراس.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان، (۱۳۶۷)، تاریخ منتظم ناصری، تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، ج ۳، تهران: دنیای کتاب.
- _____، (۱۳۶۳)، چهل سال تاریخ ایران در دوره پادشاهی ناصرالدین‌شاه (المآثر و الآثار)، به کوشش ایرج افشار، ج ۱، تهران: اساطیر.
- _____، (۱۳۶۸)، مرآة‌البلدان، تصحیح عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث، ج ۲، تهران: دانشگاه تهران.
- بابانی، عبدالقادرین‌رستم، (۱۳۷۷)، سیرالاکراد در تاریخ و جغرافیای کردستان، چ ۲، به کوشش محمدرئوف توکلی، تهران: توکلی.
- بامداد، مهدی، (۱۳۶۳)، شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری، ج ۱، چ ۳، بی‌جا: کتابفروشی زوار.
- بدلیسی، شرف‌خان بن شمس‌الدین، (۱۳۷۷)، شرفنامه تاریخ مفصل کردستان، به کوشش ولادیمیر ولیامینوف زرنوف، ج ۱، تهران: اساطیر.

- ب. اسناد
- مجدالملک سینکی، میرزامحمدخان، (۱۳۹۱)،
کشف الغرائب یا رساله مجدیة، تصحیح و توضیحات ایرج امینی و ناصر مهاجر، تهران: آبی.
- مردوخ کردستانی، محمد، (۱۳۵۱)، تاریخ کرد و کردستان، ج ۲، سنندج: کتابفروشی غریقی.
- _____، (۱۳۷۹)، تاریخ مردوخ، تهران: کارنگ.
- مشیرالدوله تبریزی، جعفرین محمدتقی، رساله تحقیقات سرحدیه، به اهتمام محمد مشیری، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- معیرالممالک، دوستعلی خان، (۱۳۶۱)، رجال عصر ناصری، تهران: نشر تاریخ ایران.
- ملکم، سر جان، (۱۳۸۳)، تاریخ ایران، ترجمه میرزا اسماعیل حیرت، تهران: سنایی.
- نادر میرزا (۱۳۶۰)، تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، مقدمه و تعلیقات محمد مشیری، چ ۳، تهران: اقبال.
- نواب صفا، اسماعیل، (۱۳۶۶)، شرح حال فرهاد میرزا معتمدالدوله، تهران: زوار.
- وقایع نگار کردستانی، علی اکبر، (۱۳۸۴)، حدیقه ناصریه و مرآت الظفر در جغرافیا و تاریخ کردستان، چ ۲، به کوشش محمدرئوف توکلی، تهران: توکلی.
- هادیان، کوروش، (۱۳۸۹)، سده های سروری (نگاهی به تاریخ و جغرافیای اردلان)، اصفهان: کنکاش.
- هورامی، مظفر بهمن سلطانی، (۱۳۸۶)، تاریخ هورامان: براساس گزارش تاریخ هورامان ملا عبدالله هورامی متخلص به شیدا، تصحیح نادر کریمیان سردشتی، تهران: احسان.
- هه ورامانی، محمه دئه مین، (۱۳۸۱)، میژوی هه ورامان (به رگی یه کم و دووهه م)، سنه: مؤلف.
- سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، ش ۲۰۷۹-۲۹۵؛ ش ۲۱۱۰-۲۹۵؛ ش ۲۳۷۶-۲۹۵؛ ش ۴۸۱۲-۲۹۵. گزارش محرمانه فرهاد میرزا معتمدالدوله از جنگ با طوایف اورامانی، شماره ردیف ۲۹۵۰۰۲۲۲۴، آرشیو ۳۱۹ الف ۵ الف ر ا، ۱۲۸۶ ق؛ نامه فرهاد میرزا به والی بغداد، پرونده ۱۲/ع، کارتن ۱۳، نمره ۱۲۲، ۱۲۸۶ ق؛ نامه کارپردازی بغداد به وزارت امور خارجه عثمانی، پرونده ۱۲/ع، شماره ۳۴۰، کارتن ۱۳، ۱۲۸۶ ق؛ مکاتبه وزارت خارجه ایران با باب عالی، پرونده ۱۲/ع، کارتن ۱۳، نمره ۲۸، ۱۲۸۷ ق؛ گزارش فرهاد میرزا به وزارت خارجه در باب سرکوب طوایف جاف، ش ۳۰، پرونده ۱۲/ع، کارتن ۱۳، نمره ۳۱، ۱۲۸۸ ق.
- مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت خارجه، نامه کارپردازی بغداد به وزارت امور خارجه عثمانی، سند ش ۳۴۰، ۳ رجب ۱۲۸۶ ق، کارتن ۱۳، پرونده ۱۲/ع؛ سند ش ۳۴۱، ۱۳ شوال ۱۲۸۶ ق، کارتن ۱۳، پرونده ۱۲/ع؛ سند ش ۳۴۲، کارتن ۱۳، پرونده ۱۲/ع.
- ج. روزنامه
- روزنامه دولت علیّه ایران، ش ۵۰۳، پنجشنبه ۳ جمادی الاول ۱۲۷۸ ق؛ ش ۵۰۴، ۱۰ جمادی الاول ۱۲۷۸ ق؛ ش ۵۷۵، پنجشنبه ۱۵ ربیع الثانی ۱۲۸۶ ق؛ ش ۵۸۸، پنجشنبه ۲۳ محرم ۱۲۸۳ ق؛ ش ۶۱۴، پنجشنبه ۲۵ شوال ۱۲۸۴ ق؛ ش ۶۲۲، پنجشنبه ۸ جمادی الآخر ۱۲۸۵ ق؛ ش ۶۳۵.
- وقایع اتفاقیه، ش ۲۳۷، پنجشنبه ۲ ذی الحجّه ۱۲۷۱ ق؛ ش ۲۷۷، پنجشنبه ۵ ذی الحجّه ۱۲۷۲ ق؛ ش ۴۳۶،

- پنجشنبه ۷ ذی‌القعدة ۱۲۷۵ق؛ ش ۴۳۷، پنجشنبه ۱۴ ذی‌القعدة ۱۲۷۵ق؛ ش ۴۴۹، پنجشنبه ۲۲ ربیع-الاول ۱۲۷۶ق.
- د. مقاله
- آبادیان، حسین و امید صادق‌پور، (بهار و تابستان ۱۳۹۲)، «اوضاع سیاسی و اقتصادی ولایت گروس در دوره قاجار»، پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران، س ۱، ش ۲، ص ۱۵۹ تا ۱۷۴.
- ادوای، مظهر و هادی وکیلی، (زمستان ۱۳۹۴)، «شورش هورآمان در عصر ناصرالدین‌شاه قاجار (۱۲۸۴-۱۲۸۶ق)»، تاریخ اسلام و ایران، س ۲۵، ش ۲۸ (پیاپی ۱۱۸)، ص ۳۹ تا ۵۳.
- و بشری دلریش، (پاییز ۱۳۹۵)، «روابط و مناسبات حکومت صفویه با الکای هورامان»، پژوهش‌های تاریخی، س ۵۲، دوره جدید، س ۸، ش ۳ (پیاپی ۳۱)، ص ۷۵ تا ۹۴.
- افشار، ایرج، (۱۳۵۳)، «فرامین میرزارضاعلی نایب‌الوزاره و فرامین دیوان‌بیگی کردستان»، فرهنگ ایران‌زمین، ج ۲۰، ص ۱۲۳ تا ۱۴۴.
- بهرامی، روح‌الله و پرستو مظفری، (تابستان ۱۳۹۰)، «کارکرد، تقسیمات و ساختار تشکیلاتی والی‌نشین اردلان در عهد قاجار»، پژوهش‌های تاریخی، دوره جدید، س ۳، ش ۲ (پیاپی ۱۰)، ص ۷۲ تا ۵۱.
- بهبزادی، ناهید، (دی و بهمن ۱۳۸۰)، «منشآت فرهادمیرزا معتمدالدوله»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، ص ۴۰ تا ۴۵.
- ثواقب، جهانبخش و پرستو مظفری، (زمستان ۱۳۹۳)، «اوضاع سیاسی کردستان از مرگ نادر تا اواخر زندیه (سال‌های ۱۱۶۰-۱۲۰۰ق)»، تاریخ اسلام و ایران، دوره جدید، ش ۲۴ (پیاپی ۱۱۴)، ص ۹۷ تا ۱۲۰.
- _____، (بهار و تابستان ۱۳۹۴)، «تحلیلی بر مناسبات خاندان اردلان با دولت مرکزی صفویه در محدوده زمانی ۱۰۴۶-۱۰۱۹ق»، پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران، س ۳، ش ۲ (پیاپی ۶)، ص ۱۴۳ تا ۱۶۵.
- عطایی، عبدالله، افراسیاب جمالی و کامران حماني، (بهار و تابستان ۱۳۹۴)، «واکوی زمین‌ها و علل شورش اورامان در عصر ناصری»، پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران، س ۳، ش ۲ (پیاپی ۶)، ص ۸۴ تا ۹۷.
- قریشی کرین، حسن و آرش قنبری، (بهار و تابستان ۱۳۹۴)، «روابط کردها با دولتین صفوی و عثمانی از شاه اسماعیل اول تا پایان پادشاهی شاه عباس اول (۹۰۷-۱۰۳۸ق)»، پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران، س ۳، ش ۲ (پیاپی ۶)، ص ۱۲۲ تا ۱۳۶.
- کجباف، علی‌اکبر، مرتضی دهقان‌نژاد و کوروش هادیان، (پاییز ۱۳۹۰)، «تبيين و مقایسه کارکرد نخبگان سیاسی و ایلی‌گرد در دوره‌های صفوی و قاجار»، پژوهش‌های تاریخی، دوره جدید، س ۳، ش ۳ (پیاپی ۱۱)، ص ۵۸ تا ۲۹.
- ، حسین میرجعفری و فریدون نوری، (بهار ۱۳۹۰)، «بررسی روابط سیاسی والی‌نشین اردلان با حکومت صفویه»، پژوهش‌های تاریخی، دوره جدید، س ۳، ش ۱ (پیاپی ۹)، ص ۱۰۹ تا ۱۲۶.
- و کوروش هادیان، (پاییز ۱۳۹۰)، «الگوی مدیریت بحران در دوره قاجار با تأکید بر نقش دولتمردان گرد در مدیریت بحران سالار»، مطالعات تاریخ اسلام، س ۳، ش ۱۰، ص ۱۱۵ تا ۱۴۳.
- ه. پایان‌نامه
- بدری، روح‌الله، (۱۳۸۶)، زندگی فرهادمیرزا

معتمدالدوله، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، گروه تاریخ
دانشگاه تهران.

. مظفری، پرستو، (۱۳۸۹)، بررسی مناسبات والیان
اردلان کردستان با حکومت مرکزی قاجار، پایان‌نامه
کارشناسی ارشد، گروه تاریخ دانشگاه لرستان.
. هادیان، کوروش، (۱۳۹۱)، جایگاه و کارکرد نخبگان
کُرد در دولت مرکزی، تبیین مقایسه‌ای دوره صفویه
و قاجار، پایان‌نامه دکتری، گروه تاریخ دانشگاه
اصفهان.